

وزای نقطه دار ننبه بر زده و حلاجی کرده را گویند و بضم اول و کسر اول هم آمده است **گنوک** بفتح اول بروزن زبون یعنی  
 کند و باشد و آن طرفیست بزرگ از کل ساخته که غله در آن کنند و بضم اول مخفف اکنونست که بمعنی این زمان و الحال باشد **گنک**  
 بفتح اول و ثانی جانوریست که بر بدن کوسفند و شتر و گاو و خر و سگ و امثال اینها چسبد و مانند شپش خون خود و بعر پی نوا گویند  
 اگر خون او را در شراب داخل کنند و خوردند در دم مسی آورد و بضم اول و تشدید ثانی در مؤید القضا بمعنی سابقان آمده است **گنک**  
 بفتح اول بروزن بد مزه بمعنی کش و آتش و خبازه باشد که مردم را پیش آمدن تب واقع شود و آنرا بعر پی تمطی خوانند **گنیا** ابای محلی بروزن  
 تنها بلغث زند و باز ندنی میا خالی را گویند که کلاک باشد **گنیت** بضم اول و سکون آخر که فوقانی باشد بروزن و معنی کیند است  
 که امر بگردن باشد یعنی بکشد چه در فارسی دال و تا هم تبدیل می یابند و بضم اول و فتح تحتانی در عری نامی را گویند که در اول آن آب نام  
 باشد همچو ابوالمعانی و ام کلثوم **گنیز** بفتح اول بروزن تمیز معروفست که پر سنار و خد منکار زنان باشد و در عری جاریه خوانند  
 و دختر بگرد و شپزه را نیز گویند و بمعنی بن و پنخ خوشه خرما و رطب هم آمده است و باین معنی بضم اول هم گفته اند **گنیک** بکسر  
 اول و ثانی بختانی رسیده و فتح سین به نقطه معبد کیران را گویند **گنیش** بضم اول و ثانی بختانی رسیده و بشین نقطه دار  
 زده بمعنی کردار است خواه نیک باشد و خواه بد **بیان بلیت** و **بکمر در کاف نامری با و** و **شمل بر صد**  
**و پست و هفت لغت و کنایت** **گن** بفتح اول و سکون ثانی مردم زیرک و عاقل باشد و بضم اول راه فراخ و بزرگ را گویند  
 که شاه راه باشد و راه کوچک و تنگ را گویند و بمعنی چند و چهارفت هم هست **گول** بکسر اول بروزن فاده چوب است  
 در خانه باشد و چوبی را نیز گویند که پاشنه در زبان کرده **گول** بفتح اول بروزن شراب سرد را گویند که مبهوه و انگور و چیزهای دیگر در آن  
 کنند و بر پشت گیرند و از جانی بچائی برند و در عدد آنرا بربک الاغ بار کنند و آنرا بعر پی در خطه خوانند و بر اینتر گویند که در شبگاهان است  
**کل بندنگ** و بمعنی کندانم آمده است و آن سبزی باشد خوردنی و بضم اول باشد که سبزه مبهوه کشتی است و نام قصبه هم هست از  
 مضافات شیراز **گول** بضم اول بروزن مجار بمعنی اول گواده است که چوب آستان در خانه باشد و بفتح اول هم آمده است **گول**  
 بضم اول بروزن همایون علی است باخارش که پوست بدن درشت گرداند و باین معنی با کاف فارسی هم آمده است **گول** بفتح  
 اول بروزن شراره بمعنی اول گوار است که سبزی باشد که مبهوه و غیره در آن کنند و بر ستور بار کرده از جانی بچا برند و بعر پی در خطه  
 گویند و خانه زنبور را نیز گفته اند و ابری که در شبگاهان است بر روی هوا پدید آید و بمعنی نرم هم بنظر آمده است و آن بیماری باشد  
 تیره و غلیظ ملاصق زمین و بضم اول طرف سفالین را گویند و حرف راهم میگویند و بهترین حرفها پوست خرچک است **گول**  
 با و بر بدن جفاکشان شخصی را گویند که کوسفند و گاو و امثال آنرا بچرا بیدن برد و بعر پی او اسراج میگویند **گول** بفتح اول بروزن نماز  
 تنگ را گویند و آن کوزه باشد سر تنگ کردن کوتاه که مسفرین با خود دارند و چوب دستی را نیز گویند که خر و کارد بدان راستند **گول**  
 بفتح اول و سکون آخر که زای فارسی باشد طعن در سر زشت را گویند **گول** بفتح اول بروزن ملازه بمعنی اول گوازه است که تنگ مسافران  
 باشد و بضم اول تخم مرغ نیم چسبند را گویند و معرب آن جوازقت و بکسر اول چوبی که خر و کارد بدان راستند **گول** بفتح اول و زای فارسی  
 بمعنی طعن درون و سر زشت کردن باشد و بمعنی مخرو باغ و مزاج و خوش طبعی هم هست و مزاج کشته را نیز گویند و بمعنی مان و طعام نیم چسبند  
 و تخم مرغ نیم برشت هم آمده است و با ثانی مشددم هست و باین معانی با کاف فارسی نیز گفته اند **گول** بضم اول بروزن قطاس  
 بمعنی صفت و کوند و طرز و روش و قاعده و قانون باشد **گول** بضم اول و فتح میم بروزن مناصف بمعنی سهل باشد **گول**  
 بروزن خلاصه بمعنی کواس است که کوند و صفت و طرز و روش باشد **گول** بضم اول و راج بختانی رسیده و فتح میم بمعنی کواس است

که سهل و آسان باشد و معنی آسانی هم گفته اند که در مقابل دشواریست **کواش** بضم اول و سکون آخر که شین نقطه دار باشد  
 بمعنی کواست که صفت و کوند و طرز و روش باشد **کواشمک** بضم اول و فتح هم بمعنی کواست که سهل و آسان باشد و معنی  
 آسانی هم هست که در مقابل دشواریست **کواشکر** بر وزن و معنی کواست که صفت و کوند و طرز و روش باشد **کواشمن**  
 بفتح اول بر وزن طباشیر نام جانست که فیروزه کم رنگ و کم قیمت از آنجا آوردند و با کاف فارسی نیز آمده است **کواشمن** بر وزن و  
 معنی کواست که سهل و آسان و آسانی باشد **کوال** بفتح اول بر وزن زوال بمعنی انداختن و جمع کردن باشد و بمعنی نمودن و بالیدن  
 و افزایش گشت و زراعت نیز آمده است و بضم اول هم درست است **کوال غنچه** بمعنی کول غنچه است و آن غازه باشد که زنان بروی  
 مالند تا کوراسنج گرداند **کوالفت** بفتح اول و کسر رابع و سکون فاء و اوست که آنرا با آوردند و بگری شوکه الیضا خوانند  
**کوالی** بضم اول بر وزن زلالی بمعنی جمع کنی و ببند و زنی **کوالیدن** بفتح اول بر وزن تکابیدن بمعنی جمع کردن و انداختن باشد  
 و بالیدن و نمودن غله را نیز گویند و بضم اول هم آمده است **کوالیدک** بفتح اول بر وزن ترا دیده غله و گشت و زراعت بالیده و نمودن  
 را گویند و بمعنی انداختن و جمع کرده نیز آمده است و بضم اول هم درست است **کواوم** بضم اول و همزه و سکون واو دویم و هم گیاره  
 خوشبوی که بدان دست شویند و بگری اذخر خوانند **کوایم** بکسر همزه بر وزن کواهم گیاهی است که بیخ آن به بیخ نی ماند و در زمین  
 شیار کرده بسیار است **کوتب** بر وزن چوب ضربی و آسیبی و کوفتی باشد که از چوب و سنگ و شت و امثال آن بکسی رسد  
 و آنرا بگری صد میگویند و قمی از بود با هم هست که گیاه آن بسیار کثیف و نرم میباشد و آلی که قبل یا نان قبل را بدان راستند  
**کوتب** بابای فارسی بر وزن توب بمعنی کوه باشد که عربان حیل گویند و بلغت زند و پازند هم کوه را کوپ خوانند و حصر کننده را  
 نیز گویند **کوپاره** بابای فارسی بر وزن جواره کله و دم خرد کا و و کوسفند و سایر حیوانات را گویند **کوپال** بابای فارسی  
 بر وزن رومال عمود و گرز آهنین را گویند و کردن سطر و کتد را نیز گفته اند و نام مبارزی بوده از خویشان پادشاه روس و باین معنی با  
 کاف فارسی هم آمده است **کوپل** بابای امجد بر وزن فوفل کلی است که از احوان گویند و معربان احوانست **کوپل** بابای فارسی  
 بر وزن فوفل شکوفه و چهار درخت را گویند **کوپل** بضم اول و فتح بای امجد و لام موی سر و کله آدمی باشد و بفتح اول بر وزن حوصله  
 هم آمده است **کوپل** بضم اول و فتح بای فارسی و لام مقبله گویند که در ایام شادی و آیین بندی و جشن و عروسی بنیدند و سوار  
 آب را نیز گویند که جاب باشد و شکوفه چهار درخت را هم گفته اند و فعل آهنین که بر صندوق زشند و موی فرق سر و کله سر را نیز میگویند  
 و بفتح اول بر وزن حوصله هم آمده است **کوبن** بر وزن سوزن چکش آهنکاران و مسکران باشد و بگری مطراق خوانند و آن دو قسمی  
 باشد یکی مربع و آنرا تپک خوانند و دیگری دراز و آنرا کزینه گویند **کوبن** بضم اول و ثانی مجهول بفتح بای امجد گیاهی باشد شیرین که آنرا  
 خورند و موج آبر را نیز گویند و بمعنی تپک هم گفته اند و آن دهلی باشد دم دراز که از چوب و کا می از سفال هم سازند و معرکه کیران و سر  
 آواز خوانان بر پنج بغل گیرند و نوازند و مشکلی را نیز گویند که در آن دوغ کشند و جنبانند تا روغن از آن برآید و هر چیز را نیز گویند که بدان  
 چیزی گویند و عربان مدق خوانند **کوبن** بضم اول و فتح بای فارسی شاخ و شیشه جماعت کتده را گویند **کوب** یا **کوب** بضم اول و  
 سکون ثانی مجهول و بای تخانی بالف کشیده و فتح زای نقطه دار مطراق و چکش آهنکری و مسکری را گویند و بیخ کوب را نیز گفته اند  
**کوبین** با ثانی مجهول بر وزن چوبین ظرفی باشد مانند کوزه تراز و که از بزرگ خرابا یا از نی بافتند و بگری معذل خوانند و استادان  
 روغن گرم فرما گویند و در آن کتد و در تنگ تیر نهند تا روغن از آن برآید و تنگ تیر شکنجه عصاره را گویند **کوبت** بفتح اول  
 و سکون ثانی و فوقانی سرین و کفل آدمی را گویند و باین معنی بضم اول و ثانی مجهول هم آمده است و بفتح کاف فارسی نیز گفته اند

در روزن موث بزبان هندی قلعه را گویند **کوتامر** یا ثانی مجهول بر وزن مو دار کوچ را گویند که بالای آن پوشیده باشند  
**کوتاه** یا جانوریست مانند کوزن خاله های دشت دارد شاخ او نیز همچو شاخ کوزن شاخ می باشد و آنرا کوتاه بگویند  
 باز یادنی تختانی و بعضی خرگوش هم آمده است با آنکه دست خرگوش کوتاه است نه پای آن **کوتاه** یا چمن یعنی کوتاه پای است که جانور  
 شبیه بکوزن باشد و شخصی را نیز گویند که بسیار کوتاه قد باشد **کوتاه نظر** شخصی را گویند که از عواقب امور بپنداشد و  
 عاقبت اندیش نباشد و غافل صاحب غفلت باشد و مجمل و مسلم را نیز گویند و کوه نظر هم میگویند **کوتک** بفتح اول و ثالث یعنی  
 کبوتر باشد و عربان حمام گویند و بضم اول هم گفته اند **کوتک** بر وزن هوشنگ یعنی گدنگ است و آن چوپایی که کاروان بد از جامه  
 را گویند یعنی دقانی کنند و آنرا **کوتک** کار هم میگویند و بر پی مقدم خوانند **کوتال** بر وزن لوث مال نکرده اند و قلعه شهر  
 و اورا سر هتک هم میگویند و بعضی گویند این لغت هندیست و فارسیا استعمال کرده اند چه کوه هندی قلعه است **کوتک** یا محفف  
 کوتاه است و آن جانوری باشد شبیه بکوزن و آنرا کوته پای هم میگویند و خرگوش را نیز گفته اند **کوتک** یا چمن محفف کوتاه یا چمن  
 که جانور شبیه بکوزن باشد **کوتک** یا بال با پای ایجد بر وزن کوچک سال بر وزن یعنی کوه قد باشد چه بال یعنی قد و قامت هم آمده  
 گویند در یکی از جزایر چین گروهی سرخ چهر کوتاه قد هستند و قد ایشان زیاده بر چهار رجب نیست و از تندی گفتار نمیتوان فهمید  
 که چه میگویند عبری آورند و با آهن سودا می کنند و در جزایر بحر زنگ هم هست **کوتینا** بر وزن بوسینا بلفظ زنده و پازند  
 استرا گویند که مادرش اسب است **کوتج** بفتح اول و ثانی مطلق صمغ را گویند خواه صمغ عربی و خواه غیر عربی و جید جامد را نیز  
 گویند که در روز جنگ پوشند و بضم اول و سکون ثانی یعنی کاج است که احوال باشد و بعضی اول یا کاف فارسی هم آمده است  
**کوتج** بضم اول و سکون ثانی مجهول و جیم فارسی یعنی لوح و احوال باشد و نام طایفه ایست از صحرائشیمان و از منزل و مقامی  
 بمنزل و مقام دیگر نقل و مخویل کردن در روانه شدن را نیز گویند و چند راه گفته اند آن پنده ایست بخوست مشهور و پیوسته در  
 ویرانه های ایشان کند و بعضی خانه کوچ هم هست که زن و فرزندان و اهل و عیال باشند و پیاده و راه زن و دزد و او باش را نیز گفته اند  
 و نام ولایتی است ما بین بنکال و ختا **کوتج** بکوچ یعنی رفتن بتواز و پی در پی باشد و اسب و مرکب در زمان و راه زمان را هم گفته اند  
**کوتج** که یکی کن از منزلی بمنزل دیگر نقل و مخویل کردن را گویند و کتابه از کرچتن و غرب کردن هم هست **کوتج** و **بلوچ** بضم بای  
 ایجد و لام این لغت از توابع است و نام طایفه ایست از صحرائشیمان که در کوهها اطراف کرمان توطن دارند و گویند اینها از عربان  
 مجازند و حرفت ایشان جنگ و خونریزی و دزدی و راه زنی باشد اگر احمیا **کوتک** نیابند بکد بکر را بکشند و مال بکد بکر را تاراج کنند  
 و همچنین برادران و خویشان و قرابتان و دوستان با هم جنگ کنند و این فعل را بسیار خوب دانند و بعضی گویند موضعی است ما بین  
 صفاهان و کرمان **کوتچ** بضم اول و فتح جیم فارسی راه کوچک و تنگ را گویند چه راه بزرگ و فراخ را کو و کوی خوانند و بعضی گویند  
 یعنی بر زلفت که بر پی حمله خوانند **کوتچ** یا **استان** با بای ایجد و سین سعض کنایه از دنیا و عالم است **کوتچ** خطر یا خای  
 نقطه دار و طایفه نقطه یعنی کوه یا استانست که عالم و دنیا باشد **کوتچ** یا **کن** بکسر فاکتایه از غریب شدن و غریب  
 افتادن باشد **کوتج** بضم اول و سکون ثانی مجهول و خای نقطه دار خانه باشد که آنرا از چوب و تن و علف سازند و خانه پرورتن را  
 نیز گویند و گاهی که از آن حصیر یافتند و در خراسان خرزبه آونک کنند و چرک کبج و گوشها چشم را هم میگویند و بعضی گویند که آمده است  
 چنانکه گویند در فلان چیز کوخ افتاده است یعنی گرم افتاده است **کوتجک** بضم اول و فتح خای نقطه بر وزن کوچک خوشه انکور  
 و بر پی حمله خوانند و این معنی بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و کاف هم آمده است **کوتی** بفتح اول و ضم ثانی و سکون دال ایجد

مخفف کیو داست آن رنگی باشد معروف و بنیم اول و ثانی مجهول بروزن سود نوده و خرمن غله را گویند و باری که بر زمین زراعت  
 ریزند تا زمین قوت بگیرد و زراعت خوب آید و ترجمه مجموع هم هست که در مقابل پراکنده است **کوتی** است بردن و معنی دوشاب  
 که از از شیره انگور پزند **کوتی** با اول بستانی رسیده و ثالث مفتوح برای قرشت زده زمین را من کوه را گویند **کوتی** مرغ بروزن  
 مسخره نوعی از مرغابی باشد که مکان در آب سازد **کوتی** بروزن خوب غلام و نوکری را گویند که کوچک باشد و مجد بلوغ رسیده  
 باشد و بعضی گویند که غلام مجرایست که بنده باشد و از او را بر سبیل مجاز گویند خوانند **کوتی** مرغ بفتح اول بروزن مردم کشید و  
 دون و کم عقل و نادان و کند فهم و کج طبع و بی ادراک را گویند و اسب پر کند و پالانی گراه نیز گفته اند **کوتی** مرغ بضم اول و فتح ذال  
 نقطه دار بروزن بود و پوست کوساله را گویند **کوتی** مرغ بفتح اول و ثانی و سکون ثالث جانی را گویند که پشت و شکستگی بسیار داشته  
 باشد و قابلیت زراعت کردن و آبادانی نداشته باشد و معنی سراب هم بنظر آمده است که در صحراها از دور آب میماند و بنیم اول  
 و فتح ثانی در عربی جمع کوره است که عبارت از شهر و قصبه باشد **کوتی** مرغ بفتح اول بروزن دوشاب کسی را گویند که بسیار نشسته باشد  
 و آب اندک خورد و سراب نیز گفته اند و آن شوره زمینی باشد در صحرا که از دور آب ماند و این معنی با کاف فارسی هم آمده است  
**کوتی** مرغ بفتح اول و خامس پنجانی کشیده و بنون زده یعنی کوبین باشد و آن طرفیست مانند گفته ترازی بزرگ که از برك خرمیا  
 یا از لیف خرمیا یا از نی بافتند و روغن کران مغزها کوفند و در آن کشتند و در شکنجه درارند تا روغن برآید و آن را بر پی معدل خوانند  
**کوتی** مرغ بفتح اول و ثانی و بای امید بالف کشیده آشی باشد که از کبر پزند و آن را خرمیا کبریه گویند **کوتی** مرغ بضم اول و سکون ثانی و  
 ثالث و فوقانی کوزه کردن باریک را گویند **کوتی** مرغ بضم اول و کسر ذال بنقطه و سکون ثانی و ثالث و لام کند فهم و کج طبع و  
 بی ذهن و بی ادراک را گویند **کوتی** مرغ بفتح اول بروزن قوشچی جامد پنجمین را گویند **کوتی** مرغ بفتح اول بروزن پوستین یعنی کوبه باشد  
 که جامد پنجمین است و کلیم و پلاس را نیز گویند **کوتی** مرغ بفتح اول و ثانی و سکون رای بنقطه و زای بنقطه دار میوه و بار کوبه باشد  
 که رستی است پر خار و برك و کل و میوه آن را در سرکه اندازند و آچار سازند و در دوامها نیز بکار برند و بر پی شوکه الشها خوانند  
 و بیوت همانست **کوتی** مرغ بفتح اول بروزن تیرزه یعنی کوز است که میوه و بار کوبه باشد و کورستی بود خاوار و غریب شامی همان است  
**کوتی** مرغ بضم اول و سکون ثانی مجهول و رای بنقطه مفتوح زده **کوتی** مرغ بضم اول و مجید و معنی چرک و دیم هم آمده است  
 و بنیم اول و ثانی نیز این معنی است و بفتح اول و ثانی هم معنی پیچ و شکن موی باشد **کوتی** مرغ بضم اول و کسر ثالث و سکون  
 شین و ثانی قرشت یعنی دست چلک باشد و آن دو چوب است یکی بلند بمقدار سه و چوب و دیگر کوتاه بمقدار یک قبضه که کودکان  
 و جوانان در سیرها و جاهای بازی کتند و هر دو سر چوب کوچک تزیین باشد و خرمیا چوب بزرگ را مقلاد و کوچک را مقله گویند  
**کوتی** مرغ بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و کاف یعنی کوز است که میوه و بار کوبه باشد و نام موضعی هم هست نزدیک به هرمز  
 نام جمعی از کفار هم باشد **کوتی** مرغ بفتح اول با کاف فارسی بروزن مولتانی معنی سخندان و تهاج باشد و این معنی با کاف فارسی و ثانی  
 نقطه دار هم آمده است **کوتی** مرغ بضم اول و سکون هر دو کاف و سکون هر دو و او مجهول و رای قرشت معنی غلبه و اج باشد که مرغ کوشش  
 راست و آن را بر پی جدا بکسر جا بنقطه خوانند گویند اگر زهره او را خشک کنند و با آب حل سازند چون کسی را مار یا  
 عقرب گزیده باشد اگر زخم در طرف راست باشد سهیل از آن بچشم راست البته خلاص یابد **کوتی** مرغ بفتح اول و ثانی  
 و سکون ثالث و کسر کاف فارسی و پنجاهانی بالف کشیده و بهار زده درخت و میوه و بار کوبه است که آن را بر پی خرمیوب می گویند  
 و بنیم اول و ثانی مجهول بروزن دورنگاه هم بنظر آمده است معنی گیاهی که آن را نیز خرمیوب گویند و بعضی گویند که مرآت که خلاص

مامونی باشد الله اصل **کوتر موش** نوعی از موش باشد بغایت کنده و بدبوی و کوبیده منظور روزها پروان نباید **کوتر منج** بضم اول  
 و ثانی مجهول منج سر بزرگ چوپن را گویند که در طولید اسبابکار برند **کوتر نمک** کنایه از مردم نمک بجرام و حرام نمک باشد **کوتر وک**  
 بفتح اول و ثانی و سکون ثالث در او بالف کشیده بمعنی کبریا است که آتش کبر باشد **کوتر** بفتح اول و ثالث زمینی را گویند که آزا سیلاب  
 کنده باشد و بدان سبب گوید همدان بهم رسیده و پر کل ولای باشد و بمعنی سیلاب هم بنظر آمده است و بضم اول و فتح ثالث هم بمعنی  
 اول و هم بمعنی آشکاه آهنکری و مسکری و جانی که خشت و گچ را مثال آن برند و در عربی بمعنی شهرستان باشد و کوز جمع آنست و **کوتر**  
 پارچه و جامه نداشتند و ظرف سفالین آب ز سیده را گویند و با ثانی مجهول یکجمله باشد از پنج حصه و ولایت فارس چه حکمای فارسیان نامی  
 ممالک فارس را بر پنج قسم ساختند و هر قسم را کوره نام نهاده اول آن کوره اردشیر است قدیم کوره استخرسیم کوره داراب چهارم کوره  
 شاپور پنجم کوره تبار و آزا کوره نیز گویند چنانکه گذشت **کوتری** بر وزن نواری نایبانی را گویند و نام غلظت هم هست خود روی و آزا  
 چند و خوراک مرغان گویند **کوتر** بر وزن روزیست خمیده و در گذشته را گویند خواه از پیری باشد و خواه از علت دیگر و کنایه از  
 نلک هم هست **کوتر** بکسر اول و سکون ثانی و زای فارسی نام صبه است سرخ رنگ که پیوسته نهال آن از زمین شور بر می آید و  
 آزا عبری زعفرور میگویند و بضم اول و کسر ثانی هم باین معنی آمده است و بضم اول و سکون ثانی بمعنی کوز است که پشت خمیده و در گذشته  
 باشد **کوتر لک** بکون کاف در آخر بر وزن نوشانوش پره کلیدان در طولید و باغ و امثال آنرا گویند **کوتر** بضم اول و ثانی مجهول و آزا  
 هوزوبای امجد و تالی قرشت بر وزن عمر فرسا بزبان زند و پانزده رستی باشد که در اکثر خوانند و بر چه کز بره گویند **کوتری** با ثانی مجهول  
 زای فارسی بر وزن پوشد صمغ درخت پر خار است که آند درخت را عبری شانکه خوانند و آن صمغ را عترت و کوبند و آن سرخ و سفید  
 میباشد و بسیار تلخ است و در کوهها شبانکاره شیراز هم میرسد و در دهاگ چشم و زخمها بکار برند **کوتری** که با ثانی مجهول بر وزن صمغ  
 بمعنی کوز است که صمغ درخت شانکه باشد و آزا هم هوز و نیز گویند و آن صمغ را عترت و کوبند و آزا با زای هوز بر وزن بود و  
 کندم و جوی را گویند که در وقت کوفتن خرمن خرد نشده باشد و بار دیگر بگویند و آزا عبری تصاله و قصاصه خوانند **کوتر** بضم اول و فتح  
 زای هوز و زای قرشت مرغی باشد کوچک و کبود رنگ و آن بیشتر در آب میباشد **کوتر شبت** بضم اول و فتح زای هوز و سکون شین شبت  
 و بای امجد نام یکی از پادشاهان بوده **کوتر گانی** بازای و کاف فارسی بر وزن مولتانی سخنان و تپاج را گویند **کوتر نوک** بضم اول و  
 سکون ثانی و زای فارسی و نون مضموم بو او و کاف زده بمعنی کوز انوک است که پره کلیدان در باغ و طولید و امثال آن باشد **کوتر** که  
 بازای فارسی بر وزن موزه خراغ سفید را گویند و عبری اقر خوانند **کوتری** بازای هوز بر وزن روزی بمعنی آبگیر و تالاب و استخر باشد  
 و عبری شهر خوانند **کوتر** با ثانی مجهول بر وزن طوس بمعنی فرو کوفتن باشد و عربان صدمه گویند و در کس که دوش بردوش با پهلو  
 پهلو زنند و نقاره بزرگ را نیز گویند و آزا هم بسبب فرو کوفتن باین نام خوانده اند و بمعنی صف و قطار و جر که هم آمده است و نام قصبه  
 از مازندران که بکوشا استهار دارد و نوعی از بازی باشد و آن فی الجمله شباهتی بیازی شطرنج دارد چه مهرها آنرا نیز در دو جانب دو  
 می چینند و چون کوس بمعنی صف آمده است آنرا باین اعتبار کوس میگویند و کوشه جامه و کلم و پلاس را نیز گویند که از کوشها دیگر زیاده  
 یعنی دراز تر باشد و بمعنی ایما و اشاره هم آمده است و هندی بمعنی نموده کرده است که ثلث فرسخ باشد **کوشان** با سین بفتح بر وزن  
 سوزان نام شخصی بوده ثانی و نون نواز در زمان یکی از پادشاهان قدیم و نوعی از خوانندگی را نیز گویند و نام قصبه باشد از مازندران  
**کوست** بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و فوقانی رستی باشد که آزا عبری حنظل خوانند و درخت آزا شری گویند و بضم اول و ثانی مجهول  
 بر وزن پوست بمعنی نقاره و طبل و مانند آن باشد و الم و آسیب و آزاری را نیز گویند که از پهلو بر پهلو و دوش بردوش زدن و فرو کوفتن

هم رسد و آنرا بران صدمه خوانند **کوشتن** بر وزن و معنی کوفتن است که آسیب و الم رسانیدن و زدن باشد **کوش فرزند** <sup>مکن</sup>  
 کنایه از کوچ کردن باشد یعنی از مترقی بتزلزلی دیگر نقل و تحویل نمودن **کوشک** بفتح اول و سکون ثالث و کاف با تاء را گویند  
 و بعضی چه بر خوانند **کوشم** بر وزن بوسه معروفست یعنی شخصی که او را در چانه و زنج زیاده بر چند تنگ نباشد و همچنین شخصی که در  
 دهانش پست و هشت دندان باشد و معرب آن کوچ است و نام شکل پنجم هست از اشکال رمل و از اقراح خوانند **کوشک**  
**بر کشین** نام جشی است که فارسیان در غزه آذربایجان میگردانند و وجه تسمیه اش آنست که در این روز مرد کوشه بچشم بد میانم مغلکی  
 را بر لایح سوار میکردند و در روی کرم بر بدن او طلا میکردند و آن مرد مغلط مروه و باد زدن در دست داشت و پیوسته خود را با باد میزد و  
 از گرما شکایت مینمود و مردمان برف و برف بر او میزدند و چندی از غلامان پادشاه نیز با او همراه بودند و از هر دکانی یکدم سیم میگردانند  
 و اگر کسی در دادن اموال و تغلل میکرد کل سیاه و مرکب همراه او بود و بجامه و لباس انگس میپاشید و از صبح تا نماز پیشین هر چه جمع می  
 غلق میکرد با پادشاه داشت و از پیشین تا نماز دیگر بکوسه و جمعی که با او همراه بودند و اگر کوسه بعد از نماز دیگر بنظر بازار یا در می آمد او را  
 او را نقد ردگوانتند میزدند و آن روز را بر بی رکوب کوچ خوانند گویند در این روز جمشید از دریا مروارید بر آورد و در این روز خدا  
 تم حکم سعادت و شقاوت فرمود هر که در این روز پیش از آنکه حرف زندی بخورد و ترنج پیوید تمام سال او با سعادت باشد **کوش سبیا**  
 بایای حلی بر وزن او ستاد سنگ سیاه باشد که سوهان دندان کار نکند و چون در آب گذارند ماهها بر آن جمع شوند گویند بکلس  
 آنرا یعنی سوخته آنرا با آهن ختم کند سیاه را منعقد سازد **کوشش** بانانی مجهول بر وزن موش یعنی کوشش و سعی باشد و این کوشش  
 کردن و کوشیدن هم هست یعنی بکوش و سعی کن و کوشش و سعی کنده را نیز گویند که فاعل باشد و نام روز چهارم است از ماههای فارسی  
**کوشا** بر وزن نورا یعنی کوشنده و سعی کنده و جنگ و جدال باشد **کوشا** بر وزن و معنی دو شایب و آنرا از شیره انکور پرند  
**کوشانی** بر وزن فولاد پنج کاه باشد خوش رنگ و آنرا خطیبا ناگویند زبان جمیع زهرها **کوشا** سبب بضم اول و ثالث بالف  
 کشیده و بین پهنه و بای امید زده یعنی خواب است که بر بی نوم خوانند و بعضی احتلام و شیطانی شدن هم بنظر آمده است و  
 کابوس و عبد الجند را نیز گفته اند آن کرانی باشد که در خواب بر مردم افتد و امرودی را نیز گویند که هنوز خطش ندیده باشد و این معنی  
 و بعضی احتلام با کاف و فارسی هم آمده است **کوشان** بر وزن جوشان کوشش و سعی و جهد کنده را گویند **کوشش** بانانی  
 مجهول بر وزن پوشش معنی سعی و جهد و جنگ و جدال باشد **کوشک** بضم اول و فتح ثالث بر وزن موشک معنی کوچک باشد و  
 مردم کوچک اندام را نیز گویند و معرب آن کوشک است و بسکون ثالث بنای بلند را گویند و معرب قصر خوانند **کوشکچیر** بضم اول  
 و فتح کاف دریم معنی کشکچیر است که سنگ منجیق و کلوله توپ باشد و وجه تسمیه آن کوشک انجیر است یعنی کوشک سوراخ کن  
 چه انجیر معنی سوراخ هم آمده است **کوشک** بر وزن توشه معنی و جهد نموده و بدست آورده باشد **کوشیا** بر وزن هوشیار  
 نام حکمی بوده است از کیلان و بعضی گویند نام حکمی بوده است از فارس و شیخ ابو علی سینا شاگردی او کرده است و با کاف فارسی هم  
 آمده است **کوش** بر وزن درغ معنی درون شدن و اندرون رفتن باشد **کوش** بر وزن صوف پرنده ایست بنحویت مشهور که آنرا  
 بوم و جغد نیز گویند و آن دو قسم میباشد کوچک و بزرگ کوچک را جغد و بزرگ را بوم خوانند و شانزدهم کوهلا هکان را نیز گفته اند **کوش**  
 بضم اول و سکون ثانی و فاء ثانی معنی آسیب و آزار و ضربی باشد که از سنگ و چوب و هشت و لگد و امثال آن یکی رسد و ماضی  
 آزار و آسیب رسانیدن هم هست یعنی آسیب و آزار رسانیدن **کوش** بر وزن سوخته معنی آسیب رسیده و آزار کشیده باشد و  
 کلوله ها کوچک و بزرگ را نیز گویند که از کوشت سازند و در دیک آتش و شعله و امثال آن اندازند و کنایه از مردم البده و نادان و احمق هم

**مست کوفته بریان** نوعی از طعام باشد و اینچنانست که گوشت را بکوبند و بعد از آن با مصالح در روغن بریان کتد و بزند  
 خشک بکنند و بخورند **کوفج** بانانی مجهول بر وزن کوسج نام جماعتی است که در کوهها کوماساکن اند و معرب آن قوفص باشد  
**کوفجان** باجیم بر وزن بوستان نفس مرغان را کوبند و بمعنی کوفج هم آمده است که جماعتی باشند در کوهها که **کوفشان** نام  
 مجهول و شین نقطه دار بر وزن موربانند بمعنی جولا هم و بافته باشد **کوک** بانانی معروف بر وزن دولک بمعنی گمان باشد و  
 آواز صدای بسیار بلند را نیز گویند و بانانی مجهول بمعنی کاهو باشد و آن تره ایست که خوردن آن خواب آورد و بگریختن  
 و بختها دوردور را نیز گفته اند که بطریق استعمال برد و پارچه جامه که خواهند بهم پیوند کنند زنند تا در دوختن کم و زیاد نشود و  
 آفتک ساختن سازها و موافق نمودن آوازهها باشد با هم و بمعنی صرف هم آمده است و بمعنی کتبتنی هم **کوک** کا بر وزن و  
 معنی غوغا باشد که صد آواز بسیار بلند است و یکی از نامها ماه هم **مست** که عربان قمر خوانند **کوکان** بانانی مجهول بر وزن  
 سوهان ساز و برك استادان کا ندر را گویند **کوکبا** بفتح اول و ثالث و بای امید بالف کشیده بلغت زند و پازند ستاره را گویند  
 و عربان کوکب خوانند **کوکب شاموس** نام کلی است و آنرا از جزیره قبرس آوردند و آن از کلبه مخوم خشک تر میباشد و در وی  
 کشته و کزند که جانوران را دافع است و بگریختن طین شاموس خوانند **کوکبوس** بفتح اول و سکون ثانی بر وزن اشکیوس بمعنی  
 کج و ناراست باشد و بفتح اول و ثانی هم آمده است **کوکب** بفتح اول و ثالث و بای امید خوب بلند سر کج باشد با کوی فولادی  
 کرده از آن آویخته و آن نیز مانند چتر از لوازم پادشاهی است و از پیشاپیش پادشاهان برند و بسیاری و آنبوهی مردم را نیز گویند و  
 درخشان عربیت **کوک کریکن** بمعنی موافق ساختن است ام از ساز و آواز و غیره **کوککاک** بانانی مجهول و بفتح لام بر وزن  
 کوچک عوزه پنبه را گویند که هنوز نشکفته باشد یعنی غلافی که پنبه در درون آنست **کوکک** بانانی مجهول و کسر ثالث و فتح  
 لام مرعیت تا جلد که آزشان سر کوبند و مرغ سلیمانها است و بگریختن هد هد خوانند بر وزن موصدم گفته اند **کوککا**  
 بانانی مجهول و مهم بر وزن دوستان بلغت زند و پازند یکی از نامها آفتابست **کوککن** بانانی مجهول بر وزن سوزن جعد را گویند  
 و آن مرغیست که بنجوست اشتهار دارد و غلظت هم رس بریان کرده را نیز گویند و بیهندی نام ولایتی است از ملک دکن بر ساحل دریای  
 عمان **کوککام** بر وزن هوشیار غلاف و عوزه خشناس باشد و بگریختن رمان السعال کوبند و بعضی تخم خشناس را هم گفته اند  
 و عصاره و فشره آنرا نیز گویند **کوککیک** بانانی مجهول و فتح ثالث بر وزن کوچک مصغر کوکن است که جعد باشد و آن پرند آفتاب  
 بنجوست مشهور **کوکک** بضم هر دو کاف و سکون هر دو و او صد آواز ناخند را گویند و خاکینه نیز گفته اند **کوکک** بضم اول و ثالث  
 و سکون زای موز نوعی از قماش نفیس لطیف باشد **کوککوک** بفتح رابع بر وزن غلغلند بمعنی کوکک است که جعد باشد **کوکک** بانانی  
 مجهول و فتح ثالث بمعنی کوکوه است که جعد باشد و آن پرند ایست سنخوس و بزرگی برادر رضاعی را گویند بمعنی دو طفلی که با هم شیر  
 باشند و قرص نان کوچک را هم میگویند **کوکک** بفتح اول بر وزن کحل نوعی از پوستین است که آواز پوست کوسفند بزرگ دارند  
 و در آن آواز نمد دوزی کتد و کلیم و پلاس کنند و اسب کم راه و هم میز خور و کند روز را نیز گویند و نام تمیذ ایست از ولایت فارس  
 و بضم اول بمعنی دوش و کتف باشد و بانانی مجهول بمعنی تالاب و استخر و آبگیر بود و جعد را نیز گفته اند که پرند سنخوس باشد و این  
 معنی با کاف فارسی هم آمده است و ترکان هم تالاب را گول و مردم کیلان و سید پس پشت و تل را و بیهندی امر بکشودن باشد بمعنی  
 بکشاکش **کوکک** بانانی مجهول بر وزن دو لای استخر و تالاب را گویند و موج عظیم را نیز گفته اند و نام ولایتی است از مضائق  
 بدخشان که آزاختلان میگویند و نام شهر و مدینه هم **کوکک** بانانی مجهول بر وزن پوشاک بمعنی دویم کوکک است که

که موجب عظیم باشد **کولان** بفتح اول و ثانی بر وزن همدان نام کوهی است رگبای را نیز گویند که از آب روید و از آن حصیر بافتند  
**کولنج** بضم اول و سکون نون و جیم نام حلوائیست که آنرا بر لام میگویند و باین معنی با کاف فارسی هم آمده است و باری باشد که  
 آنرا قولنج خوانند **کولیان** بضم اول و کسر و او دویم بر وزن یونیان پهلووان و کردان را گویند **کولنج** بر وزن دوزخ بمعنی  
 آتشان و منقل باشد و بانانی مجهول نام مرگ بوده تورانی که اسفند یار را از راه هفت خوان بروینند و در ساینده **کولنج**  
 بضم اول و غین نقطه دار و فتح جیم فارسی غازه زنان را گویند و آن سرخی باشد که بروی مالند و باین معنی با کاف فارسی هم آمده است  
 واضح است **کولک** بر وزن کوردکد و نیز گویند که زنان پند رشتن را در آن هفت **کولک** بفتح اول و ثالث و سکون ثانی بضم  
 فلفل سیاه را گویند و آن معرفت **کولنج** بر وزن و معنی قولنج باشد و آن بادی است که بسبب آن شکم و پهلو درد کند و بزم ملاکت  
 باشد و قولنج معرب **کولنج** بود و آتشان را نیز گویند و نام نوائیست از موسیقی **کولک** بانانی **کولک** حین و محنت و پشت پائی  
 را گویند **کولک** بانانی مجهول بر وزن هوشنک خیز لوله کوی را گویند که صیادان در آن نشینند تا صید ایشان را ناپسند و دام را  
 بکشند و بمعنی ابله و محو و بی عقل و گوناوه باشد و بمعنی حرام زاده هم هست و غار پشت کلان و کوچک را نیز گفته اند و باین معنی با کاف فارسی  
 هم آمده است **کولیدن** بانانی مجهول بر وزن ثولیدن بمعنی کندن و کار پدن زمین باشد و در پشت کردن و بر آوردن از زمین را  
 نیز گویند **کولم** بضم اول بر وزن موم کیم باشد خوشبوی که آنرا از خر گویند و بعضی گویند کیمای است که در زمین شیار کرده  
 پیدا شود و بیخ در پشت آن همچون باشد و بمعنی اول با کاف فارسی هم آمده است و در عربی کله و رومد شتران را گویند و بفتح اول هم در عربی  
 بالا رفتن اسب بر باشد بر اسب ماده **کولج** بمعنی کج است و آن نانی باشد معروف **کولج** بضم اول و فتح ثالث و سکون زای  
 فرشت بلغت زند و بازند بمعنی امرو و باشد و آن میوه ایست معروف که عربی گزنی خوانند **کولج** بکسر ثالث بر وزن جوش  
 جاه جوی و گنگن را گویند که جاه کن باشد **کولج** بانانی مجهول و فتح ثالث خاتمه را گویند که از آن دلف سازند و گاهی بانان  
 در آن نشینند و غایت نایز و ذراعت کنند و گاهی صیادان در کین صید نشینند **کولج** بضم اول و فتح ثانی و سکون نون درخت  
 پده را گویند و آن نوعی از پید باشد که بار و میوه نهد و در عربی عرب خوانند و چیز و محنت را هم میگویند و بضم اول و کسر ثانی دوستان  
 و جمعی باشد در عاشور که چندین هزار کس جمع شوند و باین معنی بفتح اول و ثانی هم بنظر آمده است و چیز و محنت را نیز گفته اند و بضم اول  
 و سکون ثانی سرین و جفت و نشسته گاه باشد و بفتح اول و سکون ثانی در عربی چیزی حادث را گویند یعنی نبوده و پیدا شده **کولنج**  
 بفتح اول و کسر ثانی و سکون نون و جیم شویند را گویند که سیاه و آن باشد و آنرا بر دو چیز بان باشند **کولنج** خامریدان کنایه از نپیمان  
 شدن باشد **کولنج** بکسر نون و فتح ثانی نقطه دار و سکون رای بد نقطه معرفت و کنایه از مردم درشت نام هواری نیز و نادان  
 بی عقل و محو باشد **کولنگ** بفتح اول بر وزن رونه چیزی باشد که آنرا مانند دام از علف بافتند و در آن گاه و سر کین و امثال آن کنند  
 و برشته و لاغ بار کرده هر جا که خواهند برند و خریده نارسیده را نیز گویند **کولنگ** بر وزن کلد سنه جفت و سرین و کفل آدمی را گویند  
**کولنگ** بضم اول و فتح ثالث بمعنی کولنگ است که کفل و سرین آدمی باشد **کولنگ** بابای حلی بر وزن مولتان بمعنی خواب  
 باشد که عربان نوم خوانند **کولنگ** بر وزن و معنی کبود است و آن رنگی باشد معروف و آنماندان رنگست **کولنج** بضم اول و فتح  
 ثانی غوزه و خلاف پنبه را گویند و کونکار که خلاف خشخاش باشد و پیلد ابریشم و آنچه بد پنهان ماند هم را گویند و بضم اول  
 و ظهورها معروفست و عربان جبل خوانند **کولنج** نام کوهی است در ولایت کرمان **کولنج** کنایه از کوه تاف است  
**کولنج** بضم هزه و سین بد نقطه کوهی است که پیوسته آتش از آن افر و خند و درخشان باشد و هرگز فرو نماند **کولنج**



بنم اول وثالث بالف کشیده و بمیم بواور سیده و بختانی زده نام نوعی از بازی باشد و آن چنانست که خاک را نوده کنند و موی  
 در میان آن پنهان سازند و بعد از آن آب بر آن ریزند و کل کتد پس گروی و شرطی بندند و برود آن کل نشیند و موی را طلبند هر که  
 بیابد شرط و گویا برد و آن بازی در عربی بقیری خوانند **کوهان** بانالت مجهول بروزن سوفا یعنی زین اسب است و اینچنین  
 شتر و گاو برآمده هم گویا میگویند لیکن بطریق مجاز **کوهان** **توک** بفتح تاء میثقه است کار را گویند و بمعنی پروین هم هست و آن  
 چند ستاره کوچک باشد که بمثل کوهانست در نور و آن یکی از منازل قمر است و بعربی تریا خوانند **کوه پارک** بابای فارسی بروزن  
 گوشواره حصه و کنخی از گوه را گویند و کنایه از اسب هم هست که بر آن نرس خوانند **کوه پایدار** نام گوه را گویند یعنی زینتی که  
 در پایین گوه واقع است و بمعنی کوهستان هم هست **کوه بر کوه** غیر مطبق را گویند و آن نوعی از عنبر است که طبقه طبقه بر روی هم نشینند  
 مانند گوه **کوه پشت** بروزن و معنی کوه پشت است که بعربی هضبه خوانند **کوه شیخ** کنایه از روشنی بسیار است **کوه شیخ** بنم  
 اول و کسر ثالث و سکون جیم آوی گویی را گویند و بعربی زعفرود خوانند و درخت آنرا عوسج میگویند **کوه جگر** کنایه از مردم صاحب  
 حوصله و دلیر و شجاع باشد **کوه جلیک** بکسر ثالث و فتح جیم نام گوهی است که نوع آن در اینجا خانه داشت و آب طوفان مرتبه اول  
 از آنجا میجوشید **کوه رحمت** بکسر ثالث و فتح رای فرشت نام گوهی است نزدیک بکوه مغظمه **کوه مرگ** کنایه از اسب است  
 که بناری زین خوانند **کوهستان** معروفست که کوهسار باشد یعنی جایی که در اینجا گوه بسیار است و نام ولایتی هم هست از خراسان  
 و از اکستان هم میگویند و عرب آن قهستان و بعربی اشهار دارد و قبل از این شهر قدر این شهر میگفتند **کوه کوب** بنم اول و کاف  
 در چهارم و سکون واو و بای ایچد کنایه از اسب و اشتر است و فرهاد را نیز گویند که عاشق شیرین بود **کوه کین** با کاف فارسی بروزن  
 پوستین یعنی خداوند و صاحب بزرگ باشد **کوه کهن** بانالتی مجهول و کسر ثالث که ما باشد لیکن بطریق غفایان باید کرد چنانکه مسما  
 ها بقیل آمد و بسکون میم گیاهی است که آن در زمین شیار کرده میباشد و بیخ در پشت آن بدنی میماند **کوه محرق** یعنی گوه سوخته و آن  
 گوهی است سبزه در حد و آرمین **کوه هنت** بروزن هوشک بمعنی خیز کردن و برجستن باشد **کوه کهن** بانالتی مجهول و فتح ثالث زین  
 اسب را گویند عموماً و بلند می پیش و پس زین اسب را خصوصاً چه پیش را پیش گوید و عقب را پس گوید خوانند و هر چه بلند را نیز  
 گفته برآمده کی پشت کار و پشت شتر را میگویند و مطلق بلند را نیز گویند و بمعنی موجب آب هم هست و چون گفته اند که شتر از چمن  
 گرفته را گوه گفته میگویند و بمعنی نسیب و حله هم آمده است **کوه آبت** بمعنی جفت و خیر است که موجب بزرگ باشد **کوه آسمان**  
 بمعنی بلندی آسمانست و بمعنی اوج هم آمده است **کوه کفتن** بنم اول و کسر ثالث یعنی شخصی که او را بنم گرفته باشد **کوه کهن** بانالت  
 بختانی رسیده آوی گویی را گویند و بعربی زعفرود خوانند و مروی را نیز گویند که در کوهستان میباشد **کوه کهن** بکسر ثالث و سکون  
 بختانی و جیم بمعنی کوه است که آوی گویی باشد و بعربی زعفرود خوانند **کوه کهن** بانالتی مجهول بروزن زوین گیاهی است که بیخ آن  
 بیخ میماند و در زمین شیار کرده بسیار است **کوه کوی** بروزن جوی راه فراخ و گشاده را گویند که شاه راه باشد و بمعنی گذر و حله هم  
 آمده است **کوه کچک** بروزن موجب مصفر کوی است که راه کوچک و تنگ باشد **کوه کین** بکسر اول و بختانی مجهول بروزن و لبر زین  
 پی آب و شور و زار باشد و از آب بر پی فراع گویند و بمعنی سراب هم آمده است و آن زینتی باشد شور که از در آب ماند و زینتی را نیز گفته  
 که باران بر آن باریده باشد و مردم و حیوانات دیگر بر بالای آن آمد و شد بسیار کرده باشند و آرزین بر تپه خشک و ناهموار شده باشد که  
 تند و آمد و شد بر آن دشوار بود و بمعنی شیر زیان هم آمده است که شیر خشک و نهر آلود باشد **کوه کین** بانالت مجهول بروزن موز کچک  
 و گوشه خاندان را گویند **کوه کیش** بازی فارسی بروزن تمیز بمعنی کبل باشد و آن پیمان است که چیزها بدان پیمانند و بعربی تغیر خوانند و بعضی

کوثر یعنی کیل بفتح کاف نیت بلکه بکرامت و آن میوه باشد صحرانی شبیه بسبب و آنرا از ازا در خراشا ملف شیران و ببر پی خورد  
 خوانند الله اعلیٰ کو کسیت بضم اول و سکون سین بقطعه بروزن که بخت یعنی کوفتی و آزار باشد کو کسیت بضم اول بروزن  
 که بخت یعنی کوفتن غله و غیر آن باشد و بکسر اول و فتح اول هم آمده است کو کسیت بفتح اول بروزن نه پنجه غله کوفته شده را گویند  
 و در طرف سرین و نشستگاه را نیز گفته اند و ظاهرا که با کوسته بفتح نون نصیف خوانی شده باشد کو کسیت بضم اول بروزن  
 که بزیدین یعنی کوسین است که کوفتن غله و غیر آن باشد و بفتح اول و کسر اول هم آمده است کو کسیت بفتح اول بروزن حشیش  
 ظروف و ادانی دوغ و ماسک را گویند کو کسیت بروزن همیشه یعنی کوشش است که ادانی و ظروف دوغ و ماسک باشد کو کسیت  
 بانالت مجهول بروزن طویل شکونه با بوند و ریجان را گویند کو کسیت بانالت مجهول بروزن طویل یعنی کامل باشد که موی میان سر  
 باشد و بضم اول و فتح ثالث هم گفته اند کو کسیت بضم اول بروزن سرین دست افزاری است روغن کران را مانند کفتر از و که از برك  
 خرما مانند کو کسیت بضم اول و فتح ثالث کیا می باشد شیرین که مردمان خوردند کو کسیت هفتای برآه بکسر ثالث کنایه از دنیا و روزگار  
 کو کسیت یافت با محتانی بالف کشیده و بقا و فوقانی زده طفلی را گویند که بر سر راه انداخته باشند بیابان بدست و بی و هم  
 ی کاف تازی باها مثل برجهل و پنج لغت و کتابت که بفتح اول و سکون و ظهور ثانی مخفف کاه است  
 که اسبان و شتران و گاو و خزان خوردند و بضم اول مخفف کوه است که عریان جیل گویند و بضم اول و بفتح ثانی مخفف  
 کوه است که پیش ریس زمین اسب و موج آب و بلند ی پشت شتر و کاه باشد و بکسر اول و ظهور ثانی یعنی کوچک باشد و بکسر  
 اول و حقای ثانی اناده معنی علت و دلیل کند چنانکه گویند بسبب آتش زدم که نماز نیک کرد گناه بروزن خطا یعنی مجل و منفعل  
 و شرمیده باشد که هاب بروزن شهاب کیاها و دراهای جوشانیده باشد که کرم بر عضو دم کرده و از جا بر آمده بندند  
 تا در دسا کن شود که هاب بفتح اول بروزن و معنی جهانست که عالم و دنیا و روزگار باشد و مخفف که همان هم هست که آن نیز  
 یعنی جهانست و بکسر اول جمع که است که معنی کوچکان و خوردان باشد که هاب بفتح اول و کسر ثانی و سکون بای ایچدی  
 تنک و عار باشد و بکسر اول نیز بفتح آمده است که هاب بضم اول و ثالث و سکون ثانی و ذال ایچدی مخفف کوه بوده است یعنی  
 کوه بود غله که عبارت از زاهد و مرناض و گوشه نشین و دهقان باشد و معنی تحصیل دار و خزان دار و صراف هم هست  
 و عریان ناید خوانند بکسر قاف و معنی همسار نیز گفته اند و بجا آخر که خزینده دار و صراف و تحصیل دار و همسار است و بفتح اول و  
 کسر اول هم آمده است که بروزن سرد و نعت باشد و معرب آن جهید است که هب بفتح اول بروزن رهبر نام و لایبی است  
 در هند و سنان که هب بفتح اول و رای قرشت بروزن احمد ک باد بخارا گویند و آن چیز است معروف که تلبه کشتد و خورد  
 که هب بضم اول بروزن مهمل یعنی بی عقل و احمق و ابله باشد و بفتح اول و ضم ثالث هم آمده است که هب بضم اول بروزن  
 بتکه یعنی که هب است که بی عقل و ابله و احمق باشد و بفتح اول هم آمده است که هب بضم اول بروزن که هب بضم اول بروزن  
 میکل باشد که هاب بروزن مهتاب یعنی کاه دور باشد و ادویه جوشانیده را نیز گویند که کرم بجهت تخفیف و جمع و در در  
 عضو دم کرده و از جای بر آمده بندند که هب بکسر اول بروزن مهتر یعنی کوچک تر باشد چکه معنی کوچک و خرد باشد که هب بفتح  
 اول بروزن سفر رنگی باشد مخصوص اسب و استر و آزا کیت هم میگویند که هب بضم اول بروزن که هب بضم اول بروزن  
 برتان این باشد که هب بضم اول بروزن که هب بضم اول بروزن که هب بضم اول بروزن که هب بضم اول بروزن که هب بضم اول بروزن  
 و بردارنده و سبک دست هم هست که هب بضم اول بروزن رستم نام مبارزی بوده تورانی که بدست یکی از پهلوانان ایرانی در جنگ

دراز و رخ کشید شد کهن که بفتح اول بروزن بهره بزغال شیرست را گویند که کهن بر وزن تفرک خردل بوستانی باشد گویند  
 اگر آب آزاد رپای درخت انار ترش برینند اندر آن درخت شیرین کرد و بعضی گویند تره نیز کت که زبان عربی جریر خوانند که کهن  
 بفتح اول بروزن منقل رستنی و دارونی باشد که در دو و اما نیز بکار برند و بعضی جریر گویند او را آورد و ملین و سخن و مقوی باه  
 باشد که ساس بروزن رخسار مخفف کوه سار است یعنی زمینی و جانی که در آنجا کوه بسیار باشد که ساسان بروزن کلستان  
 مخفف کوهستان و نام ولایتی است در خراسان و مغرب آن قهستان و اکنون بتعریب اشتهار دارد که ساسان بضم اول بروزن  
 کسند کوزه پر آب را گویند که ساس بروزن مسئله یعنی نادان و احمق باشد که ساسان بضم اول بروزن و معنی کهن است  
 که کوزه پر آب باشد که کات بضم اول و کاف بروزن همتان یعنی کوهکن باشد و کهنانی یعنی کوهکنی که کهنستان  
 بروزن هوشان مخفف گاه کهنانست و آن سفیدی باشد که شیها بطریق راه در آسمان نماید و آن از بسیاری ستاره ها کوچک نزدیک  
 بهم است و عربان مجره میگویند که کهن بضم اول بروزن اسلوب کنایه از اسب و شتر باشد و فرهاد را نیز گویند که ماش شیرین  
 بوده که کهن بفتح اول و لام بروزن سلیم یعنی باد بجان است که کهن بفتح اول بروزن هبلد ریزها و کاه در سهار و سیم را گویند  
 و در سفید رایج را نیز گفته اند و بزرگی آنچه خوانند که ساس بفتح اول و بای میجد بروزن ملک و مخفف گاه انبار است که انبار گاه  
 باشد و بضم اول یعنی خانه است که بعضی پخت خوانند و بار گاه را نیز گفته اند و زردشت گفته است که روز کار کهن بارها  
 کرده است و هرباری کوزه آفریده است چون آسمان و زمین و گیاه و جانوران و جهان را با مردم بسالی آفریده و هر یک از این  
 کهن بارها پنجه و زاست و نامشان هم کهن بار است با صاف اول و دوم همچو کهن بار اول و کهن بار دوم و کهن بار سیم و فارسیا  
 بهر کهن باری جینی سازند و عهد کنند چنانچه در کاهنبار بتفصیل مذکور شد که کهن خرابیات کنایه از دنیای فانی است  
 که کهن بفتح اول و زای هوز بروزن مهندس نام قلعه است قدیم از فراع بدخشان و مغرب آن قندراست و الحال نیز بقندره اشتهار  
 دارد که کهن بفتح اول و کناه از آسمانست و کنایه از دنیا و جهان هم است که کهن بفتح اول و ثانی و زای هوز سکون ثالث یعنی  
 خیاره است و آن کشیده شدن دست و پا باشد بسبب غلبه خواب یا خمار یا آمدن تب و بعضی تمطی گویند که کهن بفتح اول و زای  
 بفتح اول کنایه از زمین است که بعضی ارض گویند که کهن بفتح اول و سکون ثانی و ثانی بنجانی کشیده خانه زمستانی باشد و جز  
 را نیز گویند و آن جانور است معروف که کهن بفتح اول و ثانی بنجانی مجهول رسیده نام قلعه است از ولایت سیستان  
 که کهن نام بروزن احیاناً و انبست که آنرا بعضی عود الصلب گویند بر مصر و آورند مانع باشد که کهن بفتح اول و ثانی بنجانی  
 مجهول کشیده و بیچ فارسی زده یعنی کهن که نام قلعه باشد از ولایت سیستان و بعضی گویند که کهن بفتح اول و ثانی بنجانی  
 بانالت مجهول بروزن صخره سبب صحرائی را گویند و از در خراسان علف شیران و بعضی زعفران خوانند که کهن بفتح اول و ثانی بنجانی  
 امینا نام مبارک است ایرانی که کهن بروزن جمله پوست درختی است نازک و نازک مانند شیطون و آزاد در دو و اما بکار برند  
 که کهن بفتح اول بروزن نکین یعنی کوچکترین باشد چه که بعضی کوچک است و سبب صحرائی را نیز گویند که بعضی زعفران خوانند  
 جهات خوانند بسبب آنکه دانند آن سه پهلو میباشد که کهن بفتح اول بروزن نکین یعنی کهن است که کوچکترین باشد  
 بیان است سبب سبب کف تازی با یای عطی مثل بر یکصد و پنج لغت و کتابت کی  
 بفتح اول و سکون ثانی یعنی کدام و چو نشت باشد و در وقت انکار نیز این لفظ را گویند و بعضی پادشاه پادشاهانست یعنی پادشاهان  
 که در عصر خود از همه پادشاهان بزرگتر باشد و بعضی ملک الملوک خوانند و پادشاه قهار و جبار بلند مرتبه را نیز گویند و این نام را در

بلندی و قدر از کیوان گرفته اند چه او بلندترین کواکب سیاره است و بعضی گویند معنی لغوی کی پادشاه چهار است و در قدم  
 این چهار پادشاه که کیکاوس و کجسر و کی قباد و کی لهراسب باشد کی می گفته اند و بعضی پنج می گویند و کیومرث را داخل <sup>ند</sup>  
 و هر یک از عناصر را نیز گفته اند و معنی پاکیزه و لطیف هم آمده است و اصیل و نجیب را نیز می گویند و ترجمه سلطان هم  
 و بعضی گویند این نام رازال پدر رستم بقباد گذاشت و کی قباد خواند و در عربی بتشدید تانی یعنی داغ باشد که بر دست و پا  
 و اعضا دیگر نهند و لکه و نشان را هم گفته اند **کیا** بکسر اول و تانی بالف کشیده بمعنی کی است که پادشاه بزرگ جبار باشد  
 و مرزبان را نیز گویند که زمین دار باشد یعنی پادشاه کوچک و پهلوان را هم می گویند و بمعنی صاحب و خداوند هم آمده است و بمعنی  
 دهقان هم هست و طبایع نیز گویند که برودت و حرارت و رطوبت و بیوسست باشد و هر یک از عناصر را نیز و بمعنی پاکیزه  
 و لطیف هم گفته اند و بلغت سرانی معطکی را گویند و آنرا بر پی علت روی خوانند و بعضی گویند علت روی نوعی از معطکی است  
 و بمعنی دهان هم بنظر آمده است که بر پی فم گویند **کیا بائی** با دال ایجد بروزن خرابات بمعنی جبر و دست همچنانکه در آن کرد  
 بمعنی ملکوت باشد **کیا جوم** بفتح اول بروزن بلاد و در عاقل و فاضل و دانارا گویند **کیا خرم** بکسر اول و ضم خانقده دار  
 نوری را گویند که از جانب آله پادشاهان فایض کرده چه **کیا** بمعنی پادشاه و خره نوری باشد از جانب خدای تم فایض بر بندگان  
 خود که سبب آن ریاست کنند و با او معدوله هم آمده است که **کیا خوره** باشد **کیا خرم** بروزن فلاح بمعنی آستند و سخن و آینه  
 کی و استواری و زری و هواری کاری کردن باشد و سخن چرب و شیرین را هم گفته اند و با کاف فارسی هم آمده است **کیا خرم**  
 با او معدوله بروزن و معنی **کیا خوره** است و آن نوری و پرنوی باشد از جانب خدای تم بسو خلق که سبب آن نور بعضی پادشاه  
 و بعضی رئیس شوند و بعضی صنعت و حرفت آموزند **کیای** که بروزن پیاده بمعنی رسوا باشد **کیا م** بکسر اول بروزن و با <sup>ن</sup>  
 کاملی باشد و بضم اول هم آمده است و نام گیاهی هم هست **کیا م** بفتح اول و تانی در رابع هر دو بالف کشیده بمعنی اندوه و ملامت  
 و تیره روی باشد سبب کلو فشردن و خفا کردن یا چیزی بسیار خوردن و آنرا بر پی کلفت گویند و بمعنی ناسه هم آمده است و آن  
 میل و خواهش بهم رسانیدن بخوردنی باشد و این حال بیشتر زنان آستین را بهم رسد **کیا م** بفتح اول و رابع بروزن جمع اکثر  
 نام یکی از چهار پسر کیکاو است **کیا مزلت** با کاف فارسی در آخر بروزن دماوند رنگ پاکیزه و لطیف را گویند و بمعنی سفید هم  
 هم آمده است **کیا مزلت** بکسر اول و فتح زای نقطه دار و سکون نون و دال بد نقطه بمعنی پادشاه بزرگ و عظیم باشد چه **کیا** پادشاه  
 و زند بزرگ و عظیم را گویند **کیا غ** بکسر اول بروزن چراغ بمعنی گیاه است که علف باشد **کیا گن** با کاف دریم بروزن مساکن بمعنی  
 مخالف باشد و درشت و ماهوار را نیز گویند **کیا گان** بفتح اول جمع کی باشد بمعنی پادشاهان جبار بزرگ و پادشاهان کیان را نیز  
 گفته اند که کیکاو و کی خسرو و کی کاورس و کی لهراسب باشد و بضم اول خیمه کردی را گویند که بیک ستون بر پای باشد و آنرا  
 کندی هم می گویند و بعضی گویند خیمه کردن و عریان صحرانشین باشد و بکسر اول هم با این معنی آمده است و هم ستاره و کواکب و  
 نقطه هر کادرا گویند که مرکز دایره است **کیا نا** بروزن زبانا بمعنی طبایع باشد که حرارت و برودت و رطوبت و بیوسست است  
 و عناصر را نیز گویند و اصل و بنای هر چیز را هم گفته اند و مرزبان را هم می گویند که زمین دار باشد **کیان** بضم خای  
 نقطه دار و فتح زای بد نقطه بمعنی **کیا خره** است و آن نور باشد از جانب الله تم بسوی پادشاهان چنانکه پادشاهان و خره نور  
 و پرنوی را گویند که از جانب خدای تم بسندگان فایض شود که بدان سبب بعضی پادشاهی و ریاست کنند و بعضی صنعت و  
 حرفت آموزند **کیان خرم** با او معدوله بمعنی **کیان** خره که نوری باشد از جانب الله فایض پادشاهان و رؤسا **کیا بفتح**

اول و بای فارسی بروزن شیدا بلغت زند و پازند نقره را گویند و عبری فضه خوانند کی کیشین با بای فارسی بروزن  
 در کربن نام یکی از چهار پسر کعبه است و یجا بای فارسی نون مکسور هم بنظر آمده است کیبوق بکسر ایچله اول و ضم بای ایچله  
 به و مرفیست بزک و آنرا دینار هم میگویند و بعضی گویند مرغی است کوچک و رنگها مختلف دارد و آشیانی سازد که کوئن از ریجا  
 بافتند و از درخت آویزان کند کی بیدکن با بای ایچله بروزن پیچیدن بیکسور متن و تماشای نمودن و از جانی بجائی کشیدن و  
 گردانیدن باشد کیبوق با نای فرشت بروزن بهونام پرندة ایست که بیشتر اوقات سنکر بزه خورد کیبوق فیلا با تختانی مجهول  
 و ثانی مثلثه یو او و فایای عطی رسیده و لام بالف کشیده لغتی است یونانی و معنی آن بفارسی از سنک ساختن باشد و آن  
 صمغی است بغایت صلب و از درخت نوعی از بلوط بهم برسد و عبری صمغ البلاط گویند و محذوف تختانی بعد از فام بنظر آمده  
 و بعضی گویند سر اینست کیشک با نای مثلثه بروزن کیسه چرک و دریم نقره را گویند و عبری خبث الفضه خوانند کیبوق بکسر اول و  
 سکون ثانی و جیم ایچله خراغ دم بریده را گویند و چهار واژه از کشفه اند که زیر کلو و زبرد هاش و دم کرده باشد کیبوق بکسر اول و  
 سکون ثانی و جیم فارسی بمعنی پراکنده و پریشان باشد و جنسی از جامه ابریشمی هم هست و نام و لایقی است نزدیک لیستان و بیخ  
 کم و اندک و کوچک و آهسته آمده است کیبوق بروزن بیخ یعنی کوچک کوچک و خرد خرد و اندک اندک و آهسته آهسته  
 باشد کیبوق بکسر اول و فتح ثالث بمعنی کوچک است که راه تنگ باشد کیبوق بکسر اول و سکون ثانی و خان نقطه دار چرکی را گویند  
 که در گوشهای چشم بهم رسد و چرکی که بردست و پانته بند کیبوق بیخ اول و سکون ثانی و ضم خان نقطه دار و سکون را بین  
 پنقطه طلا ایست که آنرا کادوس میگویند کیبوق بمعنی پادشاه بلند مرتبه و عادل باشد و نام پادشاهی است مشهور کیبوق  
 نام لحمی است که برسی لحم بار بد افزوده اند چه بقول بعضی می و بلن لحم است کیبوق بیخ اول بروزن صید نام پادشاه قنوج است  
 و او معاصر اسکندر زد و القرقین بود و دختر او را اسکندر بمیکال نکاح در آورده بود و چیز را گویند که بدان طلا و نقره و امثال آن را  
 بهم وصل کنند و آنرا عبری لحم خوانند و بزبان عربی بمعنی مکر و حیل و جنک و جدال و حاضر شدن زن باشد کیبوق با بای فارسی  
 بروزن ازدها نام زینست که پادشاه بردع و او را نوشابه میگویند و معرب آن قیدان است کیبوق با اول بنانی رسیده و رای بنقطه  
 مفتوح بنجای نقطه دارد و دو تخت میبایا پیوسته باشد و قرآن و کتاب بران نهند و عبری رحل خوانند و با بمعنی با کاف فارسی هم آمده  
 واضح آنست کیبوق بروزن پیر و بمعنی نگاه داشتن و حصول چیزهایی باشد که پیش از این در ذهن پوشیده بود کیبوق با ن  
 با بای عطی بروزن بهنما بمعنی نداد و قربان باشد و آن بدلی است که خود را با دیگر بر ابدان از بلا برهاند کیبوق با اول بنانی کشیده  
 و برای نقطه دارد و بمعنی نمدا باشد و آنرا از لشم مالنند و عبری لید گویند کیبوق بکسر اول و سکون ثانی و سین بنقطه چین و  
 شکج را گویند و عبری توبره و خریطه را خوانند کیبوق بیخ اول و ثالث و نون آخر و سکون ثانی و در فرشت و کاف فارسی یوار  
 رسیده نام دو اینست که آنرا یونانی فولیون و عبری جده گویند بر قان سیاه را نافع است کیبوق بروزن اشکنه ربهانی را  
 گویند که بوقت رستن بر دوک پیچیده شود کیبوق بیخ اول و سکون ثانی و ثالث یوار کشیده بمعنی کبیر کوناست و آن درانی باشد  
 که عبری جده گویند کیبوق بیخ اول و ثالث کنایه از توقع داشتن با فراط باشد کیبوق بصا بون کن کنایه از خرج  
 کردن و غالی نمودن باشد کیبوق بیخ اول بروزن ریشه دار شخصی را گویند که چیز بوقت ارزانی بخرد و نگاه دارد و در ایام کرانی  
 بفرشد کیبوق صورت گشای کن بمعنی مسخ شدن باشد یعنی چیزی صورت اصلی خود را درها کند و صورت دیگر ببرد  
 از آن بکبرد کیبوق با نانی مجهول بروزن ریش بمعنی ترکش باشد و آن جا بنست که نبردان کنند و بر گردند و بمعنی دزد و مذهب

و ملت هم آمده و پرمغان را گویند مطلقا خصوصا پری که بر تیر نصب کنند و نام شهر است در جزیره از دریا و آن مهر موز  
 اشتهار دارد و وجه این آنست که چون بر بلند بجاها اطراف مهر موز بر می آیند مانند کیش که ترکش بنظر در می آید و نوعی از جامه بود  
 که از کتان با نمد و نام جانور است که از پوست آن کنند و درخت شمشاد را نیز کتاند و لغتی است که به نیکام شطرنج بازی در محل  
 خود گویند آن چنانست که مهرها شطرنج را در جایی گذارند که در یکی از خانهها که با این مهره تعلق پادشاه حریف نشسته  
 و کیش گویند شاه حریف را علاج از آن خاندن بر خیزد یا علاج آن کنند و در اندن و در نمودن مرغ را نیز با این لفظ کنند و این لفظ  
 امر است بر دور شدن و رفتن یعنی دور شو و برود در شطرنج نیز همین معنی دارد **کیش** صفت بفتح اول و هم بر وزن روشن  
 بمعنی بیاری و قهاری باشد بلفظ زند و استا **کیغ** بکسر اول و بر وزن تیغ چرخ کوشهای چشم چهار و کسی را که چشم درد کند گویند  
**کیغباتی** بمعنی عادل بر حق باشد چکی بمعنی عادل و عباده بمعنی بر حق است و نام پادشاهی هم بوده مشهور در ایران و در عهد  
 او پادشاهی بزرگتر از او نبود صد سال پادشاهی و ملک رانی کرده و در این زمان که قباد نویسنده که بیجا عین قاف باشد در  
 فرس قدم حرف قاف نیست **کیفان** بر وزن قفان مردم رند پیشه و جاش و گوچه کرد و صاحب عربده و بدست و لوندر را گویند  
 و این معنی بجای حرف ثانی نون هم آمده است **کیفر** بفتح اول بر وزن حیدر مکافات بنکی و مکافات بدی را گویند و بعضی جزا خوا  
 و ظرفی باشد تغار مانند که ماست فروشان و برز بکران شیر و ماست در آن کتند و کنار آن از کنار تغار اندک بلند تر میباشد و ناودان  
 هم دارد مانند جرخ و بلبله و مشک دوغ و هر چیز را نیز گویند که شیر و ماست در آن کتند مطلقا و نام قلعه است که در آن طلسمی  
 بسته اند و هم چکس قدرت بر گرفتن آن قلعه نیافتد است و سنگی را نیز گویند که بر کنگره قلعه نهند تا چون خیم نزدیک آید بر سر آوردند  
 و بعضی مترس خوانند و این معنی بکسر اول هم آمده است و ندامت و پشیمانی را نیز گویند و هر دو در خانه آب راهم کتند و بمعنی  
 محنت و بیخ و حیف باشد **کیفسام** بفتح اول و ثالث و سین بفتح اول کشفه و بهم زده بمعنی کتمانست و آن سر نکام داشتن  
 رازها باشد بمعنی انشای راز نکردن **کیفوس** بر وزن افسوس بمعنی مسامحت است و آن بذل کردنی باشد بنا بر وجوب حاجت  
 بعضی از آنچه لازم شود **کیهر** سب از جمله پادشاهان کیانست که کفتاد و کچسرو و کیکاس باشد گویند چون در عصر  
 لهراسب پادشاهی از او بزرگتر نبود لفظ کی را بران زیاد کردند و کی لهراسب کتند **کیگ** بفتح اول و سکون ثانی و کاف معنی  
 که برادر شپش باشد گویند عمر یکت زیاد بر پنج روز نمیشود و عربان بر غوث خوانندش و بکسر اول و سکون ثانی بمعنی مردم است  
 که آدمی باشد و مردمک چشم راهم میگویند و بکسر اول و فتح ثانی نام میوه است و اسپ را نیز گویند که آبی رنگ باشد و بعضی کریم  
 آمده است که عربان سنور خوانندش **کیگاس** بمعنی عادل اصیل و نجیب باشد چکی بمعنی عادل و کاس بمعنی اصیل  
 و نجیب هم آمده است و نام یکی از چهار پسر کیباد است **کیگ** یا **چد** **افکندن** و یک در پازه افکندن و یک در شلوار  
 افکندن هر سلفت کنایه از اضطراب و پطانتی و پفراری کردن و مضطرب ساختن باشد **کیگون** بکسر اول و کاف و سکون  
 ثانی و نون بمعنی تاریکی باشد که در مقابل روشناییست و لجم را نیز گویند و آن چیز است که بدان طلا و نقره و امثال آنرا بهم پیوند  
 کتند و بکسر اول و فتح ثالث هم با این معنی هم آمده است که تاریکی باشد **کیگین** بفتح اول بر وزن زنجیر بمعنی تزه تیزک  
 باشد و آن سبزه است خوردنی و بعضی جریب گویند و این معنی بکسر اول و زای نقطه دار هم بنظر آمده است **کیگیش** بفتح  
 اول بر وزن درویش بمعنی کیکر است که تزه تیزک باشد و بکسر اول هم بنظر آمده است **کیگ** بکسر اول و فتح ثانی و سکون لام  
 نام میوه است صحرانی شبید یا لوجه و سیب کوچک و آنرا در خراسان علف شیران و علف خرمن گویند و بعضی زهره و درخت

آنرا شجره الدب خوانند و کیل سرخ نیز گویندش و بعضی گویند زعفران در پستند یونانی اهدا علی و بکرا اول و سکون ثانی بمحض خمیده و کج شده باشد و آرزو مند و صاحب آرزو را نیز گویند و کلیم و پلاس پوش را هم گنند اند **کیلاک** بکرا اول و فتح ثانی و ثالث و سکون کاف بمعنی اول که ل است که علف شیران و زعفران باشد **کیلاک** بر وزن بزبان چوپا باشد سیاه رنگ و در ساحل دریای خزر باشد که در بای کیلاک است و آن دو قسم میباشد از ماده و صفت دفع که در اندام امراض دیگر نافع است و نوعی از کند نام هست **کیلو** بکرا اول و فتح ثانی و کلام بواو کشیده علف شیران و علف خرس را گویند و آن سیوه است صحرانی شیر سبب کوچک و الوجه و عریان زعفران خوانندش و سکون ثانی استخر و تالاب را گویند **کیلو** است با سین بنقطه بر وزن پیشواز نام شهر است که تولدشاکونی که با اعتقاد گفته مند پیغمبر صاحب کتاب است انجاشه **کیلو** است بنفع اول بر وزن محسوس یونانی است در سیده باشد و با اصطلاح اطباء اولین طبعی را گویند که غذا در معده میباشد **کیلم** بر وزن حیلد بهمانند باشد که بدان غله و آرد و چیزها دیگر بهمانند و بهندی سیوه است که عربان موز گویند **کیماک** بکرا اول بر وزن پی باک بالانک را گویند و آن نواری باشد پهن که بر بالای بار الاغ و اسب کشند و نام شهر است از دشت قجاق و نام دریا است هم و بنفع اول هم با معنی هم معنی قجاق باشد که شیر **کیمال** بر وزن قیبال جانوری است که از پوستش پوستین سازند و آن پوستین کیود رنگ میباشد و بیشتر از جانب شرق و آنند **کیمن** بکرا اول و ضم ثالث بر وزن می بخت معروف است و آن پوست کف و ساغری اسب و خراسان که نوعی خاص و باغش کنند و بعضی گویند که در آن پوست میباشد و پوست نرنجیده و در هم کشیده را نیز گویند **کیمن** ماء بکرا اول و ضم ثالث کشیده و بهار زده کتایه از اسمان است و بحر بی سما خوانند **کیمن** بنفع اول و ضم ثالث و سکون سین بنقطه نام مرد بوده که **کیمن** بنفع اول بر وزن کیلوس بلغت یونانی بمعنی دوباره بخت باشد و آن دو بین طبعی که غذا در جگر میباشد **کیمن** است بکرا اول و نون و سکون سین بنقطه و فتح فوقانی و نون ساکن بلغت زند و بازند بمعنی خواستن و طلبیدن باشد **کیما** بکرا اول و ثالث بر وزن سیما بمعنی مکر و حیل و علی است شهر نرند اهل صنعت که بسیار مزاج روح و نفس اجساد ناقص را بر تبه کمال رسانند یعنی تلمی و سزا نقره و طلا کنند و چون این عمل عالی از حیل و مکاری است از این جهت باین نام خوانند و نظریه و مرشد کامل را نیز گویند و عشق و عاشقی را **کیما** و **کیما** کری گویند و از بر این گفته که بحر بی رصاص خوانند **کیمای** جان بکرا اول و حلی و جیم بالف کشیده و بنون زده کتایه از شراب انگور باشد **کیمن** بکرا اول و سکون مخانی و نون بمعنی کینه است که عداوت و دشمنی باشد و مخفف که این هم هست و از آن بالف هم نویسد باین صورت کاین **کیمال** بر وزن تینال مردم شراب خور و بدست را گویند **کیمن** ابرج بکرا اول و نون نام لحن نوزدهم است از سی لحن بارید و نام نوانی هم هست **کیمن** قوت با نای قرش بر وزن نهر و این لفت مرکب است از کین و توز بمعنی کینه کش و صاحب کینه که تلافی کتده بدی باشد چه کین بمعنی کینه و توز بمعنی کشیدن آمده است **کیمن** سیاوش بکرا اول و نون نام لحن بیستم است از جمله سی لحن بارید **کیمن** بر وزن سین بمعنی پهر و عداوت و آزار کسی را در دل پوشیده داشتن باشد **کیمن** ابرج بمعنی کین ابرج است که نام لحن نوزدهم باشد از سی لحن بارید **کیمن** سیاوش بمعنی کین سیاوش است که نام لحن بیستم باشد از سی لحن بارید **کیمن** کش بنفع کاف و سکون سین بنقطه و تلافی کتده بدی باشد و نام روز و ازدهم از ماه **کیمن** و کس صاحب کینه و صاحب عداوت و پهر باشد **کیمن** بنفع اول بر وزن بمعنی کاهو باشد و آن تره است که خوردند و بحر بی خس خوانند و بمعنی ماده و سبب و علت هم هست **کیمن** بر وزن ایوان نام ستاره زحل است که در فلک مقیم را نیز گویند و بمعنی کان هم آمده است که بحر بی قوس خوانند **کیمن** بر وزن کیود بمعنی کیواست که ماده و سبب و علت باشد

گیو گنج بفتح اول بروزن بنوده که علت و سبب و ماده باشد کیوس بکسر اول و واو مجهول بروزن فلوس ناراست و کج را گویند  
 و بفتح اول نام جزیره ایست که عذرا مشوقه نامق را انجا فروختند و نام برادرانوشیروان هم هست کیو گنج بفتح اول و ضم ثانی و سکون  
 ثالث و ضم نقطه دار یکی کاه را گویند یعنی کاه کل باشد کیو گنج بفتح اول و مهم و سکون را و ثانی قرشت اول کسی است از  
 فرزندان آدم که پادشاه شد پوست در کوه کشتی و پوست پوشیدی و با نای مثلند هم میگویند که کیو مرث باشد و این معنی با کاف  
 فارسی هم آمده است واضح آنست کیو گنج بفتح اول و ثالث و سکون ثانی سیره باشد که برک آن مغز دار و میوه اش خوب و خوشبوی بسیار  
 و بعضی گویند کاهوست و آن تره باشد که خورد و بگریختن خوانند و بکسر اول نوعی از پای اقرار باشد و در وقت آزار از زمینها و پارچه  
 و این معنی با کاف فارسی هم آمده است و شهرت نیز دارد کیو بکسر اول و فتح ثانی نوعی از علك رومی است که مصطکی باشد که همان  
 بکسر اول بروزن ایشان بمعنی همان و روزگار دنیا باشد و بفتح اول هم بنظر آمده است و با کاف فارسی هم در سنتن که همان  
 خلد یقی یعنی بزرگ و صاحب و یکانه و پادشاه عالم و دنیا چه که همان بمعنی دنیا و همه عالم و خد بو بمعنی صاحب و پادشاه و یکانه  
 باشد و این لفظ را نیز هادی شکر کسی دیگر اطلاق نکند برخلاف خدا یکان که یقوشتن بکسر اول و ثالث بواور سیده و نون  
 مکسور و سین بنقطه ساکن و نونانی مفتوح بنون زده بلفظ زند و پازند بمعنی بر آمدن در و بیدن و سبز شدن باشد که یقوشتن  
 بروزن میروید ماضی که یقوشتن است بلفظ زند و پازند بمعنی روید و بر آمد و سبز شد که یقوشتن بکسر اول و فتح ثالث نام درخت  
 پر خار و میوه آن شبیه بتوت باشد و بعضی گویند که رستی بود مانند عشقه خود را بر درخت پیچد و میوه آن بتوت ماند و بعضی  
 علیق خوانند که یقوشتن بفتح اول بروزن حبش بمعنی حیار و قهار باشد و بکسر اول هم آمده است و ۲ ص ۲ علی

کتابت بی و بی کتابها فاعل حرف ۲ با سبب ۲ ف ت بهی بر بی یون انجمن و نوعی و نون

لغت بی ۲ از کاف ۲ با الف ۲ همغنیایش لغت بی ۲ کاف ۲ با ه

بابی امید بروزن آواره غار و شکاف کوه را گویند و کله کاه را نیز گشتاند کاه خور کاه با خای نقطه دار و واو معدوله  
 بروزن آواره بمعنی کوهان است و بگریختن مهند خوانند کاه بروزن چار لفظی که افاده فاعلیت کند و فتحی که بلفظ دیگر داخل  
 شود همچو آموز کار و ساز کار و لفظ گزمراف این است و بمعنی خندانم بنظر آمده است کاه مری بروزن لاری چیزی هم دارد  
 ناپاینده و بی ثبات را گویند کاه مری سکون زای نقطه دار بمعنی دندان باشد و لب با عضو دیگر را دندان گویند و خائیدن را نیز گویند  
 و الی که بدان طلا و نقره و مس و غیر آن را بپزند و مراض را هم گشتاند و منقاشی که با آن سر شمع گیرند و موی چینه را هم گشتاند و علف  
 چار و را نیز گویند و بمعنی اخذ و جرم هست و قار و مغاره کوه را نیز گشتاند و جان و سوراخی را نیز گویند که در کوه یا در زمین حفر میکنند  
 تا در وقت ضرورت آدمی یا گوسفند در انجا رود و صومعه را هم میگویند که در سر کوه ساخته باشند و این معنی با کاف تازی هم آمده  
 کاه مری سکون زای فارسی بمعنی جا و مقام باشد مطلقا کاه مریک تصغیر کاه است و پرنده را نیز گویند که پیوسته در کنارها  
 آب نشینند و دم خود را جنبانند و بر زمین زند و عریان صعوه گویندش کاه مری کاه نام وضعی است در شیراز که شیخ سعدی مری  
 در آنجا آسوده است و نام مقامی است در مهران که خواجه عبدالله انصاری در آنجا مدفونست کاه مری بروزن تازه ریشمارا گویند  
 که در روزها عبید و جشن از بام خانه یا شاخ درخت آویزند و بر آن نشینند و در هوا آید و دروند و بر لیمان را نیز گویند که در کاه



بر آن نسیه کتد و اطفال را در آن خوابانده بچسباند تا بخواب رود و آنرا بگری از جود خوانند و خانه فالیزان را هم گفته اند که در حرا  
از چوب و علف سازند و نشسته گاه چوبین را گویند یعنی خانه که از چوب و تخت سازند و آنرا نالار خوانند و بمعنی کینکاه صبا باشد  
که از شاخ درخت سازند و در عقب آن نشینند تا صیدش نماند و آنرا افتاب خانه صبا هم میگویند و صومعه سر کوه را نیز گفته اند  
و باین معنی با کاف تازی هم آمده است **کازچه** بروزن بازی نام کلی است خوشبوی که بپندی کپوره گویند بکس کاف **کاشاک**  
بروزن خاشاک کپای خرد و کوچک را گویند یعنی پارچه پوست شکنه را بد و زند و با گوشت و برنج و مصالح پر کنند و بزند **کاشاک**  
بروزن چاشن ماضی کاشتن است که بمعنی گردانیدن باشد یعنی گردانیدن **کاشتن** بروزن داشتن بمعنی گردانیدن باشد **کاف**  
بروزن و معنی لافست که سخنان بدو بخ و کزاف و لا طایل و تجاوز کردن از حد و اندازه خود باشد و بمعنی شکاف هم بنظر آمده است  
**کاکا** با کاف فارسی بروزن بمعنی نقل و نبات و میوه ها خشک باشد **کال** بروزن سال بمعنی دور باشد که در مقابل نزدیک است  
و نام غلایب بسیار برزه و آنرا کاورس میگویند و غوزه و غلاف پیله را نیز گفته اند و بمعنی شمال هم آمده است و آن جانوری است  
مانند روباه لیکن از روباه کوچک تر است و فریاد و آواز بلند را نیز گویند و بمعنی غلطیدن هم هست و فریب دادن را نیز گویند و نوعی  
از عنکبوت است که بگری رینلا خوانند و خر و س را هم گفته اند و سر کپنی را نیز گویند که از زرد نیبه کوسفند از لشم آویخته و خشک شده باشد  
**کال بنک** بفتح بای امجد بروزن آب رنگ گیاهی است که در ایام بهار از میان زراعت کندم و جو روید و غوزه دارد کنگره دار مانند  
غوزه لاله کنگره دار و در دون آن چند دانه کندم نارسیده باشد و خوردن آن سستی آورده اگر بیشتر خورند مردم را پشور و دیوانه سازد  
**کالک** بروزن لاله بمعنی دور است که در مقابل نزدیک باشد و کلوز پیله بر زره و علاجی کرده را نیز گویند که چیمه ترشتن هم میگویند و بمعنی  
جوال هم آمده است و آن ظرفی باشد که از لشم رموی بافتند **کام** بروزن لام مسافت مابین با چهار را گویند در وقت راه رفتن و بمعنی قدم  
نیز بنظر آمده است که از باشند با باشند تا سرانگشتان و بمعنی تمام اسب هم آمده است و در ستاوده گده را نیز گویند و بپندی هم ده را  
کام میگویند **کامیش** مخفف کا و پیش آن جانوری باشد از جنس **کاکان** بروزن جان مخفف لایق و سزاور باشد و پادشاه  
و پادشاه و سلاطین ظالم را نیز گویند و بمعنی پیوستن هم آمده است و افاده معنی جمع میکنند و قتی که در آخر کلمه در آید که آخر آن کلمه  
باشد همچو ایتاده کان و نشسته کان و خوابیدگان **کانک** بروزن خانه لفظی است از الفاظ زاید که در آخر هر یک از اعداد در آورند  
و معنی همان عددی که در زاید مفهوم کرده **کاق** معروفست و بگری ثور خوانند و صراحی و ظرفی را نیز گویند که بصورت کاس سازند  
و مسافت سه کوه زمین را نیز گفته اند و هر کوهی سه هزار کوه و بعضی گویند چهار هزار کوه است پس کاهوی نه هزار کوه و بقول بعضی  
دوازده هزار کوه باشد و کرد و مبارزو و دلیر را هم میگویند و باین معنی بجذ الف هم هست **کارب** بروزن داراب جل و زرع و جا  
غول را گویند و آن چیزی باشد بزم مانند غده که بر روی آب ایستاده بهم رسد و بگری ثور الماء و طلب خوانند **کارک** بروزن آواز  
کله کار را گویند و مخفف کا هوا هم هست که بگری مهد خوانند **کاو** آهنی باشد که بر سر تلبه نصب کنند و زمین را بدان  
شیار نمایند **کاو پیش** بکسری بای امجد و سکون بای مجهول و فتح شین قرشت کتابه از روزگار است **کاو پیش** بفتح بای فارسی  
و سکون بای حلی و در نام کز فرید و نشسته گویند که آنرا بهیئات سر کا و پیش از آهن ساخته بودند **کاو** نامی بای قرشت بروزن  
کار سازی کتابه از غالب و نمودنش خود را بر خصم و سخنان نهدید آیز گفتن و اشتلم نمودن و زسانیدن باشد و **کاو چشم**  
یعنی فراخ چشم و نام کلی است که او را در شب بوی باشد و در روز نیاشد و بگری عرا گویند و نام کلی هم هست که بر و نشسته سفید  
و دروش زرد می باشد و بگری عین البقر و چهار و در موصل شجره الکافور و یونانی فریابون گویند طبیعت آن گرم و تر است

و ابوت کاور و اقوان همانست اگر آب آزا کوفند بر حوالی انقیین بمالند توت مجامعت دهد و بوبندن آن نبات آورد و آن  
 مرضی است مهلك و بعضی گویند نوعی از انکور کوهی است که بر بی عین البقر خوانند **کاو چشم** بفتح ميم نام دارد و پست  
 که بر بی عین البقر و عین العجل خوانند **کاو چشم** بکسر جیم فارسی و سکون ها و رای قرشت بمعنی پیکر است که کوز فریدون  
 باشد و آنرا هیات سر کا و پیش از آن ساخته بودند **کافی** بکسر ثالث بر وزن خالد بلفظ زند و پازند کا و کوهی را گویند  
**کافی** بکسر دال امجد و سکون لام بدل و نادان و احمق را گویند **کافی** بضم رابع و سکون ميم بمعنی نغیر باشد که برادر  
 کوچک کرنا است و بعضی گویند کرنا است که بر بی بوق خوانند **کافی بنال** هر چیزی و شکلی که بک سر آن پهن و سرد پیکر  
 آن باریک باشد و آنرا محرومی گویند **کافی و شش** ظرفی باشد سر آن کشاده و بن آن نلک که شهر کا و پیش و کا و در آن نشینند  
 و آنرا بر بی غلبه و محلب خوانند و طغارد یواره بلند را نیز گفته اند که لول یا ناوی مانند بر غنوداشند باشد **کافی و شش** بر وزن چهار  
 گوشه بمعنی کا و دوش است و آن ظرفی باشد که در آن شیر دوشند **کافی پی** بار رابع بختانی رسیده ناودان را ببلد و احمق را گویند  
**کافی** بر وزن خاور نام درختی است که صمغ آنرا کا و شهر گویند و جا و شهر معرب آنست **کافی و شش** بار او شین قرشت بر وزن  
 دامن کپر صمغی است که او را کا و شیر هم میگویند **کافی و نلک** بر وزن آبرنگ بمعنی کا و پیکر است که کرم فریدون باشد و آنرا هیات  
 سر کا و پیش از آن ساخته بودند **کافی و ریش** بمعنی ریش کا و است که بعقل و احمق و ابله و خام طبع باشد **کافی و نلک** بازای  
 نقطه دار بالف کشیده و بدال بنقطه زده کنایه از این است که مبرات یافت و حالتی بهم رسید و دولتی بتازگی ظاهر شد **کافی**  
 کنایه از مبرات و نفع یافتن باشد **کافی و نلک** حشیشی است که آنرا بزبان عربی لسان الثور خوانند کرم و تراست ترد بک باعندال  
 و بعضی گویند سرد و تراست سرفه و خشونت سیندراناف باشد **کافی و نلک** بکسر ثالث و فتح رابع صراحی و ظرفی را گویند که از طلا  
 هیات کا و ساخته باشند و کاوی را نیز گویند که سامری زد که یکی از اقربای موسی بود از زرد ها غنایم فرعونیان ساخته بود و خالک  
 سم اسب جبرئیل که آنرا در روز عرق شدن فرعون بدست آورده بود در دهانش دمیده آن کا و مانند کاوان دیگر بانک میگرد چه  
 خاصیت خالک سم اسب جبرئیل که بر اقی باشد آن بود که مرده را زنده میگرد و بدان سبب نه و نیم سبط بنی اسرائیل یعنی نه و نیم  
 فیله از بنی اسرائیل که سال پرست شدند و آنرا کا و زرین هم میگویند **کافی و نلک** بمعنی کا و زر است که صراحی طلا و کار  
 ساخت باشد و جاثور هم هست سبز رنگ شبیه بجمل **کافی و نلک** کنایه از ان توتیست که خدای تعالی در مرکز زمین خلق کرده است  
**کافی و نلک** کسی را گویند که پی درزش کشتی گیری و ریاضت آموختن فنون آن در نهایت زور و قوت باشد **کافی و نلک**  
 سنگی باشد که در مپاز هره کا و متکون شود و بعضی گویند در مپاشیر دان کا و بهم میرسد و آن در لوز و خاصیت مانند پازهر  
 باشد و بر بی حیره البقر خوانند و معرب آن جا و زهرج بود و آن سنگ نیز در کوسفند یافت شود و آن مانند زرده تمخ مرغ نرهد  
 میاشد و بمعنی بدل هم آمده است که بر بی جیان گویند **کافی و نلک** با سبن بنقطه بر وزن کا و نلک بمعنی کا و مانند است چه ساز  
 مانند است و بمعنی کا و چهارم آمده است که کوز فرید و نلک و آنرا از آهن بهیئت سر کا و پیش ساخته بودند **کافی و نلک** بکسر ثالث  
 کاری بود که سامر زرد کا و طلا ساخته بود و شرح و بسط آن در لغت کا و زرد مذکور شد **کافی و نلک** بر وزن داد که بمعنی کا و ساز است  
 که کوز فریدون باشد و آنرا کا و سه هم میگویند باز یادنی ها در آخر **کافی و نلک** صراحی و ظرفی را گویند که آنرا از سفال بهیئت  
 کا و ساخته باشند **کافی و نلک** بر وزن آب رنگ سنگی باشد که آنرا کا و زهره گویند و بر بی حیره البقر خوانند و چوبی را نیز گفته اند  
 که کا و بدان رانند و این معنی باشد بنقطه دار هم آمده است **کافی و نلک** صراحی و ظرفی را گویند که از نقره بصورت کا و ساخته با  
 شد

همچنانکه کا و زدن را از طلا کا و شنگت باشین نقطه دار برون آبرنگ چوبی باشد که بر سر آن منحنی از آهن نصب کنند و ضرر کا و  
 بدان رانند و وجه نیمه آن کا و تند کن باشد چه شنگت بمعنی تندم آمده است کا و کش نر لیسید که بجز بوق کانی کسی را گویند  
 که عجب دیگری دارد و سخت و سست روزگار ندیده است کا و شین باشین نقطه دار برون بادگیر صمغ درختی است که  
 ساق آن کوتاه و برگ آن شبیه برگ انجیر و برگ زیتون میباشد و کل آن زرد و نمش خوشبو میشود ساق آن را بشکافند تا صمغ از آن برآید  
 و بهترین آن زعفران باشد و در آب زود حل شود و مانند شیر نماید گویند و تنبک از ساق درخت برمی آید سفید است و چون خشک میشود  
 زرد میگردد طبیعت آن گرم و خشک است و معرب آن جاوشیر است کا و ک برون ناوک گند را گویند و آن جانور است که بر اثر کا و  
 و ضرر چسبند و خون را بکشد و مصفر کا و هم هست و نوعی از استر نیز میباشد و آنرا کا و کم میگویند کا و کار بکسر نالت و کان بالف  
 کشیده و برای قرشت زده کاوی را گویند که آن زمین شیار کنند کا و کرکی و ن بکسر نالت کنایه از برج ثور است و آن برج در  
 از جمله دوازده برج فلکی و کاوی را نیز گویند که بگردون بندند کا و کلین بکسر و او کا و فارسی و لام بمعنی کا و سفالین است و آن  
 صراحی و ظرفی باشد که بیات کا و از کل سازند و پزند کا و کون لبکون را مردم سفید و بی عقل و احمق را گویند کا و کون  
 کرکی کنایه از طهارت کردن و دیدن باشد کا و مشنگت بفتح هم و شین قرشت برون کا و پلنگ نوعی از جویست بمعنی غلام  
 که چون پوست آنرا دور کنند بعدس مقرر ماند کا و برون آموکا و کوهی را گویند کا و و کرزه بکسر نالت و فتح رابع که آن هم  
 و او است برون کار هرزه بمعنی کا و کار است که کا و باشد که بدان زمین شیار کنند کا و برون بازای نقطه دار برون پاشیدن  
 زهره کا و را گویند و بعضی گویند چیزی باشد مانند آن از زهره کا و برآید چنانکه حجر النیس از زهره کا و برآید و رنگ آن مانند زرده  
 تخم مرغ باشد و چون از زهره کا و برآید نرم بود و اندک زمانی که در دهن گیرند سخت و محکم شود و آنرا زهره کا و هم میگویند و  
 معرب آن جاوین باشد کا و کس بانالت به تختانی کشیده و بسین بنقطه زده ظرفی را گویند که شیر و روغ در آن کتند و باشین  
 و باشین نقطه دار هم آمده است کا و برون ماه تحت پادشاهان و کسی زربن را گویند و بمعنی وقت و فرمان باشد و بوی که طلا و  
 نقره و امثال آن در آن بکند از ندر صبح صادق را نیز گویند و بمعنی جا و محل و مقام هم هست لیکن این معنی بدین ترکیب گفته نمی شود  
 بارگاه و لشکرگاه و خیمه گاه و غیر آن و ستاره جگه را هم میگویند بفتح جیم و آن ستاره است و آن ستاره است نزدیک قطب شمال  
 کا هبارها برای قرشت برون ماهتابها و کاهنیادها برون آب انبارها این دو لغت بمعنی دارد و آن شش روزی است که خدا  
 سه عالم را در آن آفرید و مجوس در کتاب زند از زردشت نقل میکنند که حق سبحانه و تعالی عالم را در شش گاه آفرید و اول هر گاه نامی دارد  
 و در اول هر گاه جشنی سازند و گاه کاهنیار اول میدیوزم نام دارد و آن خورد روز باشد که روز پانزدهم اردی بهشت ماه قدم آ  
 گویند که بزبان از این روز تا چهل روز که یازدهم نیز ماه قدم باشد آفرینش آسمان ها را با تمام رسانند و گاه کاهنیار دوم میدیوزم  
 نام دارد و آن خورد روز است که یازدهم نیز ماه قدم باشد گویند که بزبان از این روز تا شصت روز آفرینش آبر تمام کرد و گاه کاهنیار  
 سیم یعنی سیم نام دارد و آن اشتاد روز است که بیست و سیم شهر بود ماه قدم باشد گویند که بزبان از این روز تا هفتاد و پنج روز  
 آفرینش زمین را با تمام رسانند و گاه کاهنیار چهارم آتیا هتریم نام دارد و آن اشتاد روز است که بیست و ششم نیز ماه قدم باشد  
 و گویند بزبان از این روز تا سی روز آفرینش نبات و اشجار و درستیها را با تمام رسانند و گاه کاهنیار پنجم میدیوزم نام دارد و آن مهر  
 روز است که شانزدهم یعنی ماه قدم باشد گویند که بزبان از این روز تا هشتاد و دو حیوانات را بیا فرید و حیوانات را بیا فرید و حیوانات  
 چهره و پرند و دو صد و هشتاد و دو نوع است این جمله یکصد و هفتاد و دو چهره و یکصد و ده نوع دیگر پرند و گاه کاهنیار ششم

همیشه قندیم نام دارد و آن هنوز روز است که روز اول خسته مستور قندیم باشد گویند که بزوان از این روز تا هفتاد و پنج روز افزون  
 آدم کرد و بیاد این بخت قدری است که خسته مستور قدری در آخر همین ماه افزایند و همین ماه راسی و پنج کپرد و بعضی گویند اول گاه  
 اول بیست و ششم اردی بهشت ماه قندیم است و اول گاه دوم بیست و ششم قیر ماه و اول گاه سیم شانزدهم شهر بود ماه و اول  
 گاه چهارم پانزدهم مهر ماه و اول گاه پنجم پانزدهم دی ماه و اول گاه ششم سی و یکم اسفندار ماه است که اول خسته مستور و آخر  
 اسفندار ماه باشد و جمعی گویند که اول گاه اول پانزدهم دی ماه قندیم و اول گاه دوم پانزدهم اسفندار ماه و اول گاه سیم بیست و ششم  
 اردی بهشت ماه و اول گاه چهارم بیست و ششم خرداد ماه و اول گاه پنجم شانزدهم شهر بود ماه و اول گاه ششم سی و یکم آبان ماه است  
 که اول خسته مستور باشد **گاهنگاران** بانون در آخر هر روز نامنکام گاهنگاران را گویند و آن چیزی باشد سفید کشتهها  
 در آسمان نماید و ببری بجز خوانند **گاهوار** که با او بر وقت ماه پاره گواره را گویند و ببری مهند خوانند **بیانری** و ببری  
**کاف فارسی با بای** یکد شمل بر هفت لغت **کبیرین** بفتح اول و کسرتانی و سکون بای امید دوم و بکم  
 بنون زده بلفظ زند در یک لفظ یعنی پشت در مقابل بلند و در نخته دیگر پشت در مقابل روی نوشته بودند آمد عمل کبیر  
 بفتح اول و ثانی بروزن سفر سنگی باشد که از آن دین و طلق و کاسه و امثال آن سازند و نام شهر است از ولایت میور و آن  
 مابین کابل و هندوستان واقع است و خیمه را نیز گویند که یک سنون بر پای کتد و بعضی خود و خفتان و آنچه بدان ماند از آهن  
 هم آمده است و بفتح اول و سکون ثانی هم یعنی خود و خفتان هم یعنی منغ باشد که آتش پرستان و نام گیاهی نیز هست مانند  
 زنجبیل که ازاد زغرائی از بروزین بر می آورند و میهند دفع سردی بخورند **کپن** کچ با کاف بروزن نکبی ظریفی باشد که شراب  
 در آن کتد **کپن** بفتح اول و سکون ثانی و زای نقطه دار هر چیز کتده و قوی و سطر را گویند **کبست** بفتح اول و ثانی و سکون  
 تا الفونون بالف کتده بلفظ زند و پانزدهم یعنی مرد باشد که در مقابل زن است **کپن** بفتح اول و ثانی شده بروزن و به شیشه  
 جام را گویند که بدان جامت کند **بیانری** **کاف فارسی با بای** **فارسی شمل بری** و لغت  
**کک** بفتح اول و سکون ثانی یعنی سخن باشد و سخنان دروغ و کزاف را نیز گویند و بعضی کتده و سطر و بزرگ هم آمده است  
**کپن** بفتح اول و سکون بضم اول بروزن و معنی گفتن است که سخن کردن و حرف زدن و بیان نمودن باشد **بیان**  
**چهارم** **کاف فارسی با بای** **قرشت شمل بر صد لغت** **کت** بضم اول و سکون ثانی  
 معنی بزرگ باشد و ببری عظیم و کبیر گویند و ببری معنی کون باشد که عربان دبر خوانند **کپن** بضم اول و زای قرشت بروزن  
 فلزم معنی لاف و کزاف است یعنی سخنی که از حد و اندازنده گویند و متجاوز باشد **کپن** بضم اول و فتح ثانی یعنی کت است که بزرگ  
 و عظیم و کبیر باشد **بیان** **پنجم** **کاف فارسی با جبر** **شمل بری** و لغت **کچ** بفتح اول و سکون  
 ثانی نوعی از خاک باشد که از پزند و بدان عمارت سازند و خانه سفید کتد و این معنی با جیم فارسی هم آمده است **کچیل** بفتح اول  
 بروزن رحیل نام عمارت است در تبریز و نام تبرستان هم هست که بنام آن عمارت میخوانند و تبریز طلبه الحمد در آن تبرستان است  
**بیان** **ششم** **کاف فارسی با جبر** **شمل بر صد لغت** **کچ** بفتح اول و سکون ثانی خاک  
 باشد که از پزند و بدان خانه سفید کتد **کچک** بکسر اول بروزن و معنی غلج است و آن سازی معروف بجای کچک  
 بفتح اول و ثانی مخفف کسی را گویند که زبان او بیصاحت جاری نباشد و این معنی باشد ثانی هم بنظر آمده است  
**ساز هفتم** **کاف فارسی با بای** **یکد شمل بری** و لغت **کد** بفتح اول و سکون ثانی